

۷ پژواک

رشد



ماده نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دانش آموزان دوره متوسطه دوم
پژواک نشریات کانون علمی آموزشی

ماده نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره سی و سوم فروردین ماه ۱۳۹۷
شماره بی دربی ۴۸/۲۸۲ صفحه ۱۱۰۰۰/ریال

ISSN: 1606-9080

دانشمندان خانگی

چگونه با یک رایانه ساده
در پروژه های علمی
بین المللی مشارکت کنیم؟



ISSN: 1606-9080
www.roshd.ir



«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»
و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [بناز هم]
ایمان نمی‌آورند؟

قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۳۰

این تصویر زیبا و دوست‌داشتنی، یک کپک را روی
گوجه‌فرنگی نشان می‌دهد. کپک‌ها نوعی قارچ هستند
که هر وقت شرایط مساعد زندگی‌شان فراهم شود، در
انواع مواد غذایی رشد می‌کنند. یکی از شرایط مهم برای
رشد کپک‌ها رطوبت است. به همین دلیل این کپک
سفید رنگ، ماده غذایی آب‌داری مانند گوجه‌فرنگی را
برای زندگی‌اش انتخاب کرده است. عاقلانه‌ترین کار
برای جلوگیری از بروز کپک در مواد غذایی، خرید به
اندازه است.

این تصویر اثر دین لرمین (Dean Lerman)، یکی از
برگزیدگان «رقابت‌های عکس برداری میکروسکوپی»
(photomicrography competition) در سال
۲۰۱۷ بوده است.

روان‌رشد

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
دورهٔ سی و سوم / فروردین ۱۳۹۷ / شماره پدرب ۲۸۲
e-mail: javan@roshdmag.ir



دانشمند خانگی

می‌دانید چه چیزی علم را کسالت‌بار و بی‌مزه می‌کند؟ اینکه فقط تماشاچی باشیم. اینکه صبح تا شب فیزیک، شیمی و زیست به ما یاد دهند و بگویند پلانک فلان فرمول را کشف کرد و مندل فلان پژوهش را انجام داد. حُب پس من کجای این داستانم؟ چند سال باید درس بخوانم تا بالاخره اجازه دهند خودم مستقیماً وارد قفسه شوم و نقشی داشته باشم؟ مثل این است که بروی کلاس شنا و هر روز چیزهای تئوری به تو یاد دهند و لذت شنا کردن و جذابیتش را یادآوری کنند. حُب محض رضای خدا بگذارید خودمان هم تنی به آب بزنیم! می‌گویید فعلاً زود است و هنوز به اندازه کافی شنا یاد نگرفته‌ایم؟ قبول! حداقل بگذارید وارد قسمت کم‌عمق بشویم تا بفهمیم معنی این همه توصیف چیست؟

کلاس شنا و استخر فقط یک مثال است. اما باور کنید داستان علوم تجربی هم از همین قرار است. هر کس تا به حال یک پوست پیاز را زیر میکروسکوپ دیده باشد، می‌داند که خواندن و دیدن چقدر با هم فرق دارد. کافی است یک بار از پشت عدسی چشمی یک تلسکوپ، قمرهای «مشتی» را دیده باشید، تا مشتری حرف‌هایم شوید. حالا شاید بگویید بعضی از این کارهای علمی خرج دارند. قبول! ساده‌ترین کار عالم را به شما پیشنهاد می‌کنم: تمام پنجره‌های یک اتاق را با مقوای مشکی بپوشانید و فقط سوراخ کوچکی را باقی بگذارید. به همین سادگی یک اتاق تاریک ساخته می‌شود و تصویر زیبایی از درختان دوردست به صورت وارونه روی دیوار تشکیل می‌شود. اپتیک را این‌چوری می‌شود فهمید.

اما باز هم همه این‌ها را بگذارید کنار. یک پیشنهاد جذاب و باحال دیگر برایتان دارم. دوست دارید در طبقه‌بندی کیهان‌ها به منجمان کمک کنید؟ دوست دارید خودتان سیارک و تپ‌اختر کشف کنید؟ دوست دارید در پیدا کردن سیارات فراخورشیدی یا دانشمندان همکاری کنید؟ یا حتی در پیدا کردن سیارهٔ نهم منظومهٔ شمسی سهم بگیرید؟ فکر می‌کنید دارم شوخی می‌کنم؟

باور کنید همه این‌ها امکان‌پذیر است. اگر به زیست‌شناسی علاقه دارید، می‌توانید به درمان سرطان کمک کنید و سلول‌های سرطانی را شناسایی کنید. یا موضوع‌های جالبی مثل بررسی و دسته‌بندی پنگوئن‌های قطبی و شناسایی و شمارش حیوان‌هایی که در شمال «تانزانیا» زندگی می‌کنند.

دایرة این پروژه‌ها که به «علوم شهروندی» (Citizen Sciences) معروف شده‌اند، روز به روز وسیع و وسیع‌تر می‌شود. اساس کار به این صورت است که پژوهشگران دانشگاهی بخش‌هایی از کارشان را با دانش‌آموزان و مردم عادی سهیم می‌شوند. به این ترتیب بعضی از تحقیقاتی که در حالت عادی چندین سال طول می‌کشند، ظرف دو سه ماه به پایان می‌رسند. فقط در سال ۲۰۱۲، مخاطبان سایت Zooniverse، نیم میلیون ساعت در پروژه‌های این سایت مشارکت داشتند و تعداد ارجاعات به مقاله‌هایی که با مشارکت شهروندان انجام شده‌اند، روز به روز در حال افزایش‌اند.

در «پاتوق علم» این شماره به همین موضوع پرداخته‌ایم و راهنمای کاملی برایتان فراهم کرده‌ایم. توصیه می‌کنم حتماً آن را بخوانید و با هر پروژه‌ای که دوست داشتید، همکاری کنید. مطمئنم این کار برای شما هم شیرین و لذت‌بخش است. از همین حالا منتظر پیامک‌هایتان در این زمینه هستیم.

سیدامیر سادات موسوی



مدیرمسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی‌اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهبابلو، کاظم طلائی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی
دستیار دبیر: مریم سعیدخواه
طراح گرافیک: وهب رامزی
ویراستار: بهروز راستانی

شمارگان: ۸۵۰۰۰ نسخه
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶-نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۸۹۵۱۹
فضای مجازی: @iRoshd
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران- صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
www.roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۶۳۳۱
تلفن امور مشترکین: ۸۸۶۷۲۰۸-۰۲۱
طرح جلد: سام سلماسی

فهرست

- ۲ این روزها
- ۴ جوان پهلوان
- ۶ روی پرده
- ۸ ای ایران

- ۱۰ هنرستان
- ۱۲ خانهٔ پوشالی
- ۱۴ گپ
- ۱۶ سرگرمی‌های ملل
- ۱۸ علامت سؤال

- ۲۰ نقشهٔ راه
- ۲۱ پاتوق ادبیات
- ۳۳ پاتوق علم
- ۴۱ پاتوق طنز



۱۰ رجب / ۸ فروردین

تولد امام جواد علیه السلام

امام محمدتقی (ع) جوانترین امام شیعیان بود. ایشان در ۸ سالگی به امامت رسید و در ۲۵ سالگی از دنیا رفت. به خاطر این عمر کوتاه است که تعداد یاران امام را ۱۱۰ نفر و تعداد احادیث شان را فقط ۲۵۰ حدیث عنوان کرده‌اند. امام نهم (ع) به «باب الحوائج» معروف است. یعنی دری که شما را به آرزوهایتان می‌رساند.

۱۲ فروردین

روز جمهوری اسلامی

نزدیک به دو ماه بعد از پیروزی انقلاب، در روزهای ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، به دستور امام (ره) یک همه پرسی انجام شد تا طی آن مردم حکومت بعدی کشورشان را تعیین کنند. در این رفراندوم جمهوری اسلامی ۹۸٫۲ درصد رای آورد. بعد از اعلام نتیجه، امام (ره) گفته بودند: ۱۲ فروردین روز نخستین حکومت الله است.



۳۷ رجب / ۲۵ فروردین

مبعث حضرت رسول (ص)

ماه رجب، برای مسلمانان ماه شادی است. ماه تولدها و عیدها. اما مهمترین همه این اعیاد، روز مبعث است. روزی که آخرین فرستاده خدا انتخاب شد تا با آخرین کتاب الهی، آخرین دین الهی را به مردم بشناساند. وقتی محمد (ص) پیامبر شد، چهل ساله بود. رفته بود به غار حرا تا عبادت کند. اما آن روز و آن عبادت مثل روزهای دیگر و نیایش های دیگر نبود. لحظات مبعث را از زبان پیامبر (ص) اینطور نقل می کنند:

«جبرئیل نزد من آمد، گفت: «بخوان!» گفتم: «خواندن نمی دانم.» مرا سخت بفرسود، سپس رها کرد و گفت: «بخوان»

گفتم: «چه بخوانم؟» گفت: بخوان «اقرأ باسم ربك الذي خلق»؛ بخوان به نام پروردگارت که آفرید. پس خواندم. او مرا واگذاشت. گویا در دل من کتابی نوشته شده بود. از غار بیرون آمدم. چون به وسط کوه رسیدم، آوازی از آسمان شنیدم که می گفت: «ای محمد تو رسول خدایی و من جبرئیلیم.»



وقتی پسر دوم حضرت فاطمه(س) به دنیا آمد، پیامبر به دیدن نوزاد رفتند. موقع نام‌گذاری طفل، جبرئیل فرود آمد و فرمود: «این نوزاد را به نام پسر کوچک هارون «شیر» که به عربی «حسین» خوانده می‌شود، نام بگذار. چون علی(ع) برای تو مثل هارون برای موسی بن عمران است. جز آنکه تو خاتم پیغمبران هستی.» این چنین شد که نام پسران فاطمه، حسن، حسین و محسن علیهم السلام شد. نام پسران هارون شبر، شیر و مشیر بود.

تولد امام حسین علیه السلام

تولد امام علی علیه السلام



۱۳ رجب / ۱۱ فروردین

سال‌شمار زندگی امام(ع):

۱۱ رجب: امام علی(ع) در کعبه متولد شد. افتخاری که نه پیش از او و نه پس از او نصیب کسی نشد.

۶ سالگی: امام(ع) از این سن نزد پیامبر (ص) رفتند.

۱۰ سالگی: اولین مردی که به پیامبر ایمان آورد علی(ع) بود، هنگامی که ۱۰ سال بیشتر نداشت.

۱۲ سالگی: در بستر پیامبر (ص) خوابیدند تا ایشان به مدینه هجرت کنند.

۳۰ سالگی: در جنگ خیبر از خود رشادت‌های بسیاری نشان دادند. از جمله توانستند قلعه خیبر را فتح کنند.

۳۲ سالگی: در غدیر خم به عنوان جانشین پیامبر (ص) معرفی شدند.

۳۴ سالگی: پیامبر (ص) از دنیا رفتند و ۲۵ سال بعد با اصرار مردم به خلافت رسیدند.

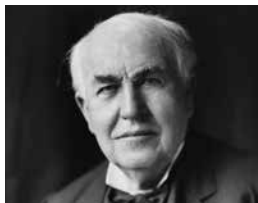
۶۲ سالگی: در ۶۲ سالگی به شهادت رسیدند.



سینمای ورزشی

اولین بار که یک فیلم‌ساز به ورزش توجه کرد و تصمیم گرفت فیلمی ورزشی بسازد، به سال‌های ابتدایی اختراع صنعت سینما بازمی‌گردد. توماس ادیسون (مخترع لامپ روشنایی) در حدود ۱۱۰ سال پیش دو فیلم دربارهٔ بهترین بدن‌ساز زمان خود، اوژن ساندو ساخت. او همچنین در سال ۱۹۰۴ و دو هفته بعد از قهرمانی آل. تره لوآر، در مسابقات جهانی، فیلمی مستند از فیگورها و نمایش عضلات وی تهیه کرد. دیگر فیلم‌های ورزشی نیز در آن روزها مستند بودند. اما از دههٔ ۱۹۲۰ میلادی، مسابقه‌های ورزشی مورد توجه کمترین‌های بزرگ زمان قرار گرفتند. چارلی چاپلین در فیلم‌های «قهرمان» و «روشنایی‌های شهر» به ورزش بوکس، باسترکیتون در فیلم‌های «کالج» و «بالتر جنگجو» به دوومیدانی، فایق‌رانی و بوکس، و هارولد لوید به فوتبال آمریکایی پرداخت.

با گذشت زمان فیلم‌های ورزشی از حالت کمدی خارج و به فیلم‌های جدی بدل شدند. موفق‌ترین این فیلم‌ها «ارابه‌های آتش» بود که در سال ۱۹۸۳ با کارگردانی هیو هوستون ساخته شد و در واقع بازسازی اتفاقات رخ داده در دوومیدانی المپیک ۱۹۲۴ پاریس بود. این فیلم چنان مورد توجه قرار گرفت که جایزهٔ اسکار را به خود اختصاص داد. پس از آن هم روند بازسازی وقایع ورزشی در سینما ادامه یافت و بسیاری از لحظه‌های جذاب ورزشی به فیلم بدل شدند. فیلم‌هایی مثل «معجزهٔ برن» (دربارهٔ قهرمانی فوتبال آلمان در جام جهانی ۱۹۵۴)، «یونایتد» (ماجرای سقوط هواپیمای تیم منچستر یونایتد و مرگ هشت بازیکن این تیم)، «فرزندان افتخار» (قهرمانی واترپولی مجارستان در المپیک ۱۹۵۶ با وجود مشکلات سیاسی و اشغال این کشور) و «پله» (چگونگی تبدیل شدن جوانی ۱۷ ساله در برزیل به ستارهٔ فوتبال جهان)، از جملهٔ این فیلم‌ها هستند که همگی در تلویزیون کشورمان نیز به نمایش درآمده‌اند.

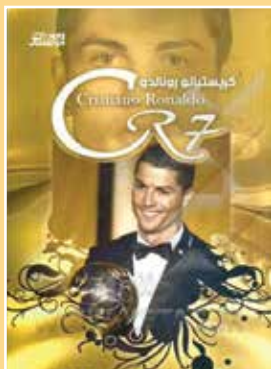




میررسول رئیسی، از تمرین پارالل در حیاط خانه تا مدال جهانی وزنه‌برداری

روز چهارم مهرماه ۱۳۰۳، دومین فرزند میرعلی‌اکبر رئیسی، هم‌زمان با ولادت پیامبر(ص)، دسی محله «اوچ دکان» (سه دکان) اردبیل به دنیا آمد و چنین شد که اسم پسر را «میررسول» نهادند. رسول تنها شش سال داشت که پدرش در اثر تصادف با یک خودرو درگذشت، در حالی که یک اسب، یک عبا و یک تفنگ تنها میراث پدر برای خانواده‌اش بود. با این حال مادر رسول تمام تلاش خود را می‌کرد که فرزند کمبودی احساس نکند. وی یک دستگاه پارالل برای رسول تهیه کرد. رسول می‌توانست به کمک دستان قدرتمند خود ۳۰ بار از پارالل بالا و پایین برود. او حتی می‌توانست با یک دست خود را از بارفیکس بالا بکشد و به موجب همین توانایی‌هایش بود که نمره ورزش او همیشه پیشاپیش مشخص بود.

در شهریور ۱۳۲۰، قوای شوروی و انگلیس ایران را اشغال کردند و دبیرستانی که رئیسی در آن تحصیل می‌کرد نیز به اشغال سربازان روس درآمد. سربازان با خود وسایل ورزشی به مدرسه آورده بودند. یک بار رئیسی دل به دریا زد، نزد سربازان رفت و با ایما و اشاره به آن‌ها فهماند که می‌خواهد تمرین کند. مسئول ورزش روس‌ها وقتی قدرت رسول و دوستش را دید، به آن‌ها اجازه داد که هر وقت می‌خواهند به آنجا بروند و تمرین کنند. این‌گونه بود که میررسول به وزنه‌برداری روی آورد و در سال ۱۹۴۹ در مسابقات جهانی «شوونینگن» هلند مدال برنز گرفت. وی همچنین در مسابقات جهانی ۱۹۵۰ پاریس پنجم شد و یک سال بعد طلای بازی‌های آسیایی دهلی نو را در دسته نیمه سنگین از آن خود کرد. آخرین بازمانده تیم اعزامی به مسابقات جهانی وزنه‌برداری المپیک ۱۹۴۸ روز دوم مرداد ۱۳۹۴ از دنیا رفت تا کتاب تیم وزنه‌برداری ایران در آن سال، سرانجام بسته شود.



در جام جهانی ۲۰۱۴ و دیدار تیم‌های ملی پرتغال و آمریکا، کریس رونالدو با ظاهری جدید در میدان حضور داشت و روی سرش، قسمتی از موهای خود را به شکل زیگزاگ تیغ انداخته بود. این طرح عجیب نشانه همدردی او با امریک ۱۰ ماهه بود. اریک اوتریس کروس نوعی اختلال عصبی داشت که برطرف کردن آن به عمل جراحی سخت و پرهزینه‌ای نیاز داشت. انجمن خیریه محل زندگی خانواده اریک، از رونالدو درخواست کرد، کفش و پیراهن خود را به انجمن هدیه دهد تا با به مزایده گذاشتن آن‌ها، هزینه عمل اریک را فراهم کند. مادر اریک گفت: وقتی رونالدو از ماجرای اریک باخبر شد، ابتدا پیراهن و کفش خود را به ما هدیه داد تا به حراج بگذاریم، اما پس از آن تمام هزینه عمل را پرداخت. او برای من مثل یک فرشته است!

بخشی از کتاب: صادقی، علی‌اصغر (۱۳۹۴). کریستیانو رونالدو. نشر ورزش. تهران.

او برای من مثل یک فرشته است
بخشی از یک کتاب

پویانمایی



معرفی ژانر

«انیمیشن» یا «پویانمایی» (Animation) مرا باید یکی اثر جذاب‌ترین ژانرهای دنیای فیلم و سینما بدانیم. تاریخچه نقاشی‌های متحرک به قبل از اختراع دوربین فیلم‌برداری بازمی‌گردد. نمایش پشت سر هم و سریع تعداد زیادی نقاشی پیوسته، توهم حرکت این نقاشی‌ها را در بیننده ایجاد می‌کند. در دوران سینما، اثر همین ایده برای ساختن فیلم‌هایی استفاده شد که در آن‌ها، شخصیت‌ها نقاشی‌های متحرک بودند. لازم است همین‌جا ذکر کنیم که در مورد «ژانر» به حساب آوردن انیمیشن اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری انیمیشن‌سازی را یک تکنیک می‌دانند که می‌تواند هر یک از ژانرهای سینمایی را به تصویر بکشد.

تام و جری

در دهه ۱۹۴۰، انیمیشن محبوبی با عنوان «تام و جری» (Tom & Jerry) ساخته شد. این مجموعه کارتون در قسمت‌های کوتاه چند دقیقه‌ای بود و دو شخصیت اصلی موش و گربه داشت. در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰، شخصیت‌های انیمیشن معروفی مانند میکی‌ماوس، کوفی و باکزبانی توسط شرکت‌های فیلم‌سازی خلق شدند. تماشای این انیمیشن‌ها هنوز هم جذاب است!



در جستجوی نemo

سال ۲۰۰۳، در «جست‌وجوی نemo» (Finding Nemo) اکران شد. داستان این انیمیشن موفق درباره یک دلقک ماهی است که پسرش را در اقیانوس گم می‌کند و به جست‌وجوی او می‌پردازد. در جست‌وجوی نemo با استقبال خیره‌انگه‌ای روبه‌رو شد و ۸۶۴ میلیون دلار در گیشه فروش گرفت.



داستان اسباب‌بازی‌ها

در دهه ۱۹۹۰، بعد از موفقیت روزگاری بازی‌های انیمیشن‌سازی جای روش‌های سنتی را گرفتند. «داستان اسباب‌بازی‌ها» یکی از پیشگامان تغییر سبک انیمیشن‌سازی بود که در سال‌های ۱۹۹۵، ۱۹۹۹ و ۲۰۱۰، سه قسمت از آن ساخته شد و قسمت جدید آن قرار است سال ۲۰۱۹ اکران شود.



فیلم ایرانی

انیمیشن‌سازی در ایران

در ایران و به‌خصوص در سال‌های اخیر، تلاش‌های موفقی برای ساخت فیلم‌های انیمیشن صورت گرفته است. «شاهزاده بروم» یکی از بهترین نمونه‌های انیمیشن در ایران است که سال ۱۳۹۳ اکران شد. بودجه این انیمیشن دو میلیارد تومان اعلام شده است. همچنین، مجموعه‌های انیمیشنی جالبی از جمله «خداوند لک‌لک‌ها را دوست دارد» و «شکرستان» را مرکز پویانمایی صبا ساخت که با استقبال مخاطبان مواجه شدند.



معرفی کارگردان



والتر دیزنی

یکی از سرشناس‌ترین تأثیرگذاران بر صنعت انیمیشن، والت دیزنی بود. والت دیزنی مؤسس یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های انیمیشن‌سازی جهان است. خلق شخصیت کارتون میکی ماوس را می‌توان مشهورترین خلایق دیزنی برشمرد. او خود شخصاً صداگذاری این شخصیت را هم بر عهده داشت. والت دیزنی با دریافت ۲۲ جایزه اسکار برای فیلم‌هایش، یکی از رکوردداران دریافت این جایزه است. بامبی یکی از برجسته‌ترین انیمیشن‌های تاریخ است که سال ۱۹۴۲ توسط شرکت والت دیزنی اکران شد.



برترین فیلم‌های هر ژانر:

اگرچه معیار دقیقی برای تعیین برترین فیلم‌های تاریخ سینما وجود ندارد و فهرست‌های مختلفی همواره منتشر می‌شوند، اما یکی از معتبرترین فهرست‌ها را «بنیاد فیلم آمریکا» منتشر کرده است. در این فهرست ۱۰ فیلم برتر ۱۰ ژانر سینما معرفی شده‌اند. مثلاً برای ژانر انیمیشن، فیلم «سفیدبرفی و هفت کوتوله» محصول سال ۱۹۳۷ در صدر فهرست قرار دارد.

ژانرهای سینمایی



«کات اوت» نام یکی دیگر از تکنیک‌های انیمیشن‌سازی است. در این روش، فضای فیلم با تکه‌های مقوا، پارچه یا موادی از این دست ساخته می‌شود که به صورت مفصلی به یکدیگر متصل هستند و قابلیت حرکت دارند. با عکس‌برداری متوالی از آن‌ها، انیمیشن خلق می‌شود.



در حال حاضر انیمیشن‌سازی بیشتر با تکنیک‌های رایانه‌ای صورت می‌گیرد. پویانمایی رایانه‌ای روش‌ها و تکنیک‌های متعددی دارد.



«استاپ موشن» یکی از تکنیک‌های انیمیشن‌سازی است که در آن، شیئی را به آرامی حرکت می‌دهند و به‌طوری متوالی از آن عکس می‌گیرند. با نمایش پشت سر هم و سریع این عکس‌ها، تصور حرکت آن به وجود می‌آید. در این روش غالباً از عروسک‌های خمیری استفاده می‌شود.

«دوبله» به عمل صداگذاری اشخاص دیگر به جای صدای شخصیت‌های فیلم گفته می‌شود. به فردی که صدایش جایگزین صدای شخصیت فیلم می‌شود، «دوبلور» می‌گویند. از دوبله معمولاً برای تغییر خرابان فیلم استفاده می‌شود. البته در گذشته بسیاری از فیلم‌ها هنگام ثبت تصویر صدابرداری نمی‌شدند، بلکه بعداً روی آن‌ها صدا گذاشته می‌شد. هنر دوبله و به‌خصوص دوبله انیمیشن در ایران بسیار قوی بوده و هست.



مشاغل سینمایی

واژه «مشهد» به معنی محل «شهود»، حضور و شهادتگاه است. این نام پس از واقعه شهادت امام رضا (ع) و خاکسپاری ایشان در قریه «سناباد» اطلاق شده است.

پایتخت‌های ایران در طول تاریخ

مشهد

پس از درگذشت هارون، میان پسران او، امین و مأمون بر سر جانشینی اختلاف و دشمنی آغاز شد. در این میان مأمون که مادری ایرانی داشت، با استفاده از اصل و نسب ایرانی خود و با اطلاع از سوابق ایرانیان در طرف‌داری از علویان به مرو آمد و این شهر را به‌عنوان مقر حکومت خود انتخاب کرد. پس از مرگ امین و جانشینی مأمون، مرو به مرکز خلافت عباسی تبدیل شد. مأمون برای آنکه بتواند در مقابل مخالفان خود در بغداد ایستادگی کند، نیاز بسیار به حمایت ایرانیان داشت، اما اکثر ایرانیان پیرو خاندان پیامبر بودند و جلب اعتماد آنان بدون طرح یک نقشه جامع هرگز عملی نبود. پس برای پایان دادن به بحران‌ها و نجات خلافت عباسی تصمیمی بسیار مهم گرفت؛ یعنی برگزیدن حضرت علی‌ابن موسی الرضا(ع)، به‌عنوان ولیعهد خود. براساس شواهد تاریخی، مأمون با توسل به ترفندهای بسیار و حتی متوسل شدن به تهدید، در نهایت امام رضا(ع) را با زور و جبر به عزیمت به مرو وادار کرد. اما محبوبیت بسیار امام در خراسان، عزیمت شیعیان و علویان به سوی خراسان و شدت یافتن مخالفت‌ها علیه خاندان عباسی در عراق و مدینه باعث شد، مأمون که خود را در تنگنا می‌دید، مصمم به قتل پنهانی امام و مسموم کردن ایشان شود.

هم‌زمان با فتح خراسان به دست نیروهای مسلمان، توس نیز به تصرف مسلمانان درآمد. در طول نزدیک به ۲۰۰ سال حکومت خلفا بر خراسان، بیشترین توجه به این ایالت و به‌ویژه به ناحیه توس و سناباد در زمان خلافت هارون‌الرشید و پس از او پسرش مأمون شده است.

اواخر قرن چهارم قمری

در اوایل سال ۲۰۳ هجری، امام(ع) به همراه مأمون به نواحی اطراف توس رفت. در هفت منزلی این شهر امام رضا (ع) مرا مسموم کردند. در نهایت با شدت گرفتن بیماری، ایشان در توس به شهادت رسیدند. و از این زمان قریه کوچک سناباد به‌واسطه وجود بدن مطهر امام(ع) به تدریج به مرکز تجمع شیعیان تبدیل شد و با پیوستن نواحی اطراف به آن، توجه امر توس به شهر جدید افزایش یافت و شهری جدید به نام «مشهد» شکل گرفت.

سال ۲۰۳ قمری

هارون در نزدیکی سناباد، در محلی به نام «نونقان» درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

سال ۱۲۷ قمری



بنای هارونیه در توس

۲ جمادی الاخری ۱۹۳

یافتن شهری به نام مشهد در دوره باستان امکان‌پذیر نیست، چرا که اصلاً چنین شهری وجود نداشته است. آنچه می‌توان در آن زمان جست‌وجو کرد، شهر «توس» است که مشهد فعلی یا بخشی از آن، به نام سناباد امری توابع آباد آن به شمار می‌آمده است.

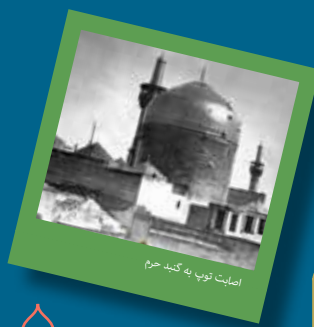
در فهرست شهرهای دوره هخامنشی در کتیبه داریوش اول، نامی مستقل از توس برده نشده است، اما مورخان یونانی در آثار خود از شهری هخامنشی به نام «سوسیا» نام می‌برند که به عقیده مستشرقان می‌تواند منطبق با توس باشد. در کتاب «شهرستان‌های ایرانشهر»، مربوط به دوره ساسانی نیز، از توس به‌عنوان ناحیه‌ای آباد نام برده شده است.

دوران باستان

توس و مشهد طی تاریخ و پس از شهادت امام رضا(ع) بارها صحنه حوادث بسیار مهم بوده است. در ابتدای حکومت غزنوی، توس و شهر کوچک مشهد و همچنین بارگاه امام رضا(ع) مورد تعرض قرار گرفت و بخش‌هایی از شهر و بارگاه ویران شد. اما بعد ویرانی‌ها را از نو ساخته و بارگاه امام رضا(ع) مرمت و احیا شد.



مسجد جامع کوهرشد



اصالت توپ به گنبد حرم

با انتخاب مشهد به پایتختی از سوی نادرشاه افشار، این شهر وارد دوران تازه‌ای از تاریخ خود شد. او تمامی صحن و بارگاه امام رضاع) را بازسازی و مرمت کرد و دستور داد در جنوب صحن عتیق گلدسته‌ی طلایی بنا کنند و گلدسته‌ی قدیمی دوره‌ی شاه تهماسب را از نو بازسازی کنند. از اقدامات مهم این دوره در مشهد گسترش کتابخانه‌ی آستان قدس است.

شهر مشهد در زمان حکومت شاهرخ تیموری، بازسازی و گسترش یافت و اولین مسجد جامع شهر در کنار بارگاه امام رضاع) توسط همسر وی، کوهرشد آقا ساخته شد.

طی انقلاب مشروطه، مشهد امر جمعه شهرهایی بود که فعالیت آزادی‌خواهی در آن بسیار چشمگیر بود. با وجود این باید گفت مهم‌ترین اتفاق طی دوران انقلاب مشروطه و دوران استبداد صغیر، بازگشت محمدعلی شاه پس از تبعیدش و اجتماع طرفداران شاه مظلوم به رهبری میرزا ابوطالب خرنجانی (طالب الحق) و یوسف خان هراتی در حرم امام رضاع) است که به توپ بسته شدن حرم توسط روس‌ها را در پی داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توجه به آبادسازی، مرمت و نوسازی بناهای قدیمی و اماکن مذهبی نسبت به دوره‌های قبل شدت بسیار یافت. تصویب قانون اراضی موات شهری (۱۳۵۷)، تصویب قانون زمین شهری (۱۳۵۸) و طرح مجدد الگوی نوسازیها (۱۳۶۴) از جمله مسائلی بود که بر کیفیت شهرنشینی تأثیر بسزایی داشت. در نتیجه وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، عده‌ای از مهاجران جنگ تحمیلی وارد خراسان و به‌ویژه شهر مشهد شدند. این عوامل به همراه مهاجرت گسترده روستائیان باعث رشد سریع جمعیت شهر در این دوره شد. با گسترش شهر بدیهی بود که شبکه حمل و نقل درون‌شهری و میان‌شهری نیز باید تغییر می‌کرد. به موازات گسترش شبکه حمل و نقل زمینی، و مترو طرح توسعه فرودگاه بین‌المللی مشهد نیز به اجرا درآمد. به صورتی که امروز به دومین فرودگاه پررفت و آمد ایران تبدیل شده است.

روز ۸ آبان ۱۳۸۸ شهر مشهد با تصویب نمایندگان مجلس شورای اسلامی به‌عنوان پایتختی معنوی ایران انتخاب شد. همچنین توسعه و تأسیس مراکز آموزشی و به‌ویژه مراکز دانشگاهی و آموزش عالی در مشهد، مانند گسترش دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه بین‌المللی امام رضاع)، دانشگاه علوم پزشکی مشهد و دانشگاه آزاد اسلامی از جمله عواملی بودند که سبب شدند، این شهر به‌عنوان دومین قطب آموزشی کشور شناخته شود.

۱۳۵۷ شمسی تا به امروز

ربیع الاول ۱۳۴۵

ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱۳۶۸ قمری

۱۱۴۸ قمری

حدود ۱۰۰۰ قمری

۸۲۱ قمری

حدود ۸۰۷ قمری

واقعه مسجد کوهرشد امر جمعه وقایع مهم دوره پهلوی است که به شهادت عده‌ای از زائران بارگاه امام رضاع) انجامید. مرشد گسترش شهری مشهد طی این دوره ادامه یافت. ساخت بانراها و خیابان‌های جدید، توسعه سازمان آستان قدس رضوی، ساخت فرودگاه و دانشگاه مشهد و پیاده کردن طرح جدیدی برای محدوده حرم رضوی از جمله اقدامات این دوران است.

از حوادث مهم در دوره قاجار، عزل میرزا حسین خان سپهسالار از منصب وزارت و نصب او به‌عنوان والی خراسان و بالاخره درگذشت او در ۲۱ ذیحجه ۱۳۶۸ و دفن او در مشهد است. همچنین رویداد واگذاری «امتیاز تنباکو»، قیام مردم مشهد و تحصن در مسجد کوهرشد و ... از جمله وقایع مهمی است که تا پیش از انقلاب مشروطه در خراسان و مشهد روی داد.

شاهان صفویه که خود سرا پرچم دار مذهب تشیع در ایران می‌دانستند، بیش از پیش به بازسازی و گسترش مشهد توجه نشان دادند. آن‌ها ضمن توسعه بارگاه امام، نسبت به احداث خیابان، بازار و مهمانسرا و رازسرا در اطراف حرم و در داخل شهر اهتمام بسیاری به خرج دادند. در این دوره با مروج و گسترش سنت وقف، املاک منقول و غیرمنقول بسیاری وقف بارگاه امام رضاع) شد. استمراری این سنت در دوره‌های بعدی باعث شد تا بارگاه امام(ع)، به نوعی خودکفا شود. همچنین تولید آستان قدس رضوی از همین زمان شکل گرفت و طی دوره‌های بعدی گسترده و کامل‌تر شد.

در دوران مغول و پس از آن در دوران تیموریان، توس و مشهد باس دیگر ویرانه شد و نزدیک به ۱۰ هزار نفر از ساکنان قتل عام شدند. در جریان این واقعه، حرم و بارگاه امام رضاع) هرچند دچار خسارت شد، اما مطمئن بود برای کسانی که امر کشتار فراموش کرده و به حرم امام پناه آورده بودند. این ضربه هولناک باعث شد بر روند مهاجرت به سوی مشهد و به‌ویژه مهاجرت ساکنان توس به آن افزوده شود؛ تا آنکه توس تقریباً متروکه و خالی از سکنه شد.



ضريح مطهر امام رضا (ع)



مشهد در دهه ۵۰ شمسی



مشهد در زمان حکومت صفویه



گچکار دستی

چگونه با گچ جامدادی‌های زیبا بسازیم؟

استفاده از وسایلی که با دست خودمان درست کرده‌ایم، همیشه لذت‌بخش‌تر از کار با وسایل آماده است. وقتی با دستان خودمان یک جامدادی می‌سازیم، هر لحظه اثر ساختن و شکل گرفتن آن لذت می‌بریم و زمانی که جامدادی تمام می‌شود و به‌عنوان کاری هنری جلوی چشممان قرار می‌گیرد، تک تک لحظاتی را یاد می‌کنیم که برای خلق آن صرف کرده‌ایم. وقتی هم دوستانمان آن را می‌بینند و از آن خوششان می‌آید، اعتمادبه‌نفس پیدا می‌کنیم و با ذوق و شوق فراوان درباره ساختن آن برایشان توضیح می‌دهیم. امروز فرصت خوبی داریم که گلدان یا جامدادی گچی بسازیم و با نقش‌هایی که در شماره قبل یاد گرفته‌ایم، آن را تزئین کنیم.

مواد و ابزار لازم

● گچ ساختمانی

● آب

● بطری آب بزرگ و کوچک یا هر ظرفی که به عنوان قالب بتوان از آن استفاده کرد.

● مقوای ضخیم (مثل جعبه شیرینی)

● ابزارهای نوک تیز ایتکاری برای تراشیدن سطح گچ

● رنگ گواش یا اسپری‌های رنگی

روش کار

ته بطری بزرگ را ببرید و آن را با مقوای ضخیم بپوشانید تا کف آن صاف شود.

یک پیمانه گچ را با یک پیمانه آب مخلوط کنید.

بطری کوچک را با روغن یا وازلین چرب کنید و درون بطری بزرگ، با کمی فاصله از کف، قرار دهید. (درون

بطری کوچک آب بریزید تا کمی سنگین شود)

خمیر گچ و آب را درون فضای خالی بین دو بطری بریزید و ۱۰ دقیقه صبر کنید تا گچ خودش را بگیرد.

قبل از خشک شدن کامل گچ، بطری کوچک را از داخل گچ بیرون بیاورید. پس از خشک شدن کامل گچ، با

کمک چاقو بطری بزرگ را برش دهید و آن را جدا کنید.

اکنون ظرف گچی شما آماده است. آن را با گواش یا اسپری رنگ کنید.

با پرگار و مداد روی کار را طراحی کنید و با شیشی نوک تیز مثل سوزن پرگار یا نوک فلزی مدادنوکی، آن را

بتراشید. در پایان روی آن را اسپری براق‌کننده بزنید.



سفارتخانه یا تجارتخانه؟

آمریکا همواره و در هر شرایطی حداکثر منافع خود را دنبال می‌کند. این قاعده همه کشورهای سلطه‌طلب است. آن‌ها از سرنگونی شاه ناراضی بودند و بارها این موضوع را اعلام کردند. در نهایت نیز ترجیح می‌دادند که رژیم متشکل از افراد غرب‌زده بر سر کار آید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی، آمریکا حاضر نبود منافع سابق خود را در ایران فراموش کند و دیگر کاری به کار مردم ایران نداشته باشد. این کشور همواره دنبال راهی می‌گشت تا باز هم در ایران بعد از انقلاب برای خود جای پای باز کند. ولی در اولین قدم‌های بعد از انقلاب به رژیم پرخورد که به علت نداشتن شناخت کافی از آن، قدرت پرخورد با آن را نیز نداشت. منظور از نداشتن شناخت نسبت به رژیم به آن معنی نیست که از دولت‌مردان دولت موقت شناختی نداشت، بلکه منظور نداشتن اطلاع و شناخت کافی از رهبری روحانیت و نقش آن در جمهوری اسلامی است که از نظر آمریکا ناشناخته بود و تجربه لازم برای برخورد با آن را نداشت. هدف آمریکا از گرفتن رابطه با دولت موقت و گروه‌های ضدانقلاب، نهایتاً دستیابی به منافع از دست رفته سابق بود.

آزادی گروگان‌ها

پس از اشغال سفارت و گروگان‌گیری توسط دانشجویان انقلابی، آمریکا با زبان تهدید، تحریم و حتی حمله نظامی با ایران اسلامی سخن گفت. ولی سرانجام مجبور شد، شرایطی را که مجلس شورای اسلامی برای آزادی جاسوس‌ها اعلام کرده بود، بپذیرد.

مجلس در ۱۱ آبان ۱۳۵۹ موضوع آزادی گروگان‌ها را بررسی کرد و در این جلسه کمیسیون ویژه به نتیجه رسید. شرط‌های پیشنهادی مجلس شورای اسلامی با الهام از بیانات امام(ره) چنین بود:

۱. آزاد گذاشتن تمامی سرمایه‌های ایران؛

۲. لغو تمام ادعاهای آمریکا علیه ایران؛

۳. تضمین عدم دخالت سیاسی و نظامی آمریکا در ایران؛

۴. باز پس دادن اموال شاه.

پس از کشمکش‌های فراوان سرانجام آمریکا مجبور شد شرایط ایران را بپذیرد و تعهدنامه‌ای را که «بیانیه الجزایر» نام گرفت، امضا کرد. مفاد بیانیه که با میانجی‌گری دولت الجزایر تنظیم شد، عیناً هر چهار شرط ایران را دربرمی‌گرفت. این بیانیه مشتمل بر ۴ ماده (۴ شرط ایران) و ۱۷ بند به تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۵۹ برابر با ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ به امضای طرفین مخاصمه رسید. این قرارداد را بهزاد نبوی، به‌عنوان مشاور وزیر در امور اجرایی دولت جمهوری اسلامی ایران، و وارن کریستوفر، معاون وزیر وقت امور خارجه آمریکا امضا کردند. سرانجام تکلیف گروگان‌ها پس از ۴۴۴ روز مشخص و گروگان‌ها آزاد شدند.

گذر زمان به‌خوبی نشان می‌دهد که آمریکا به‌هیچ یک از چهار شرط فوق که در عهدنامه الجزایر آن‌ها را پذیرفته بود، عمل نکرد.

۳۰ دی

گاه‌شمار یک سال پس از تسخیر سفارت (۱۳۵۹)

اول بهمن

اولین جلسه شورای امنیت ملی آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریگان تشکیل شد. در این جلسه مسائل مربوط به ایران و لیبی محور اصلی بحث‌ها بودند.

گروگان‌های آمریکایی آزاد شدند.

جیمی کارتر، در بیمارستان نظامی آمریکا واقع در «ویسبادن» آلمان با گروگان‌های آمریکایی ملاقات کرد.

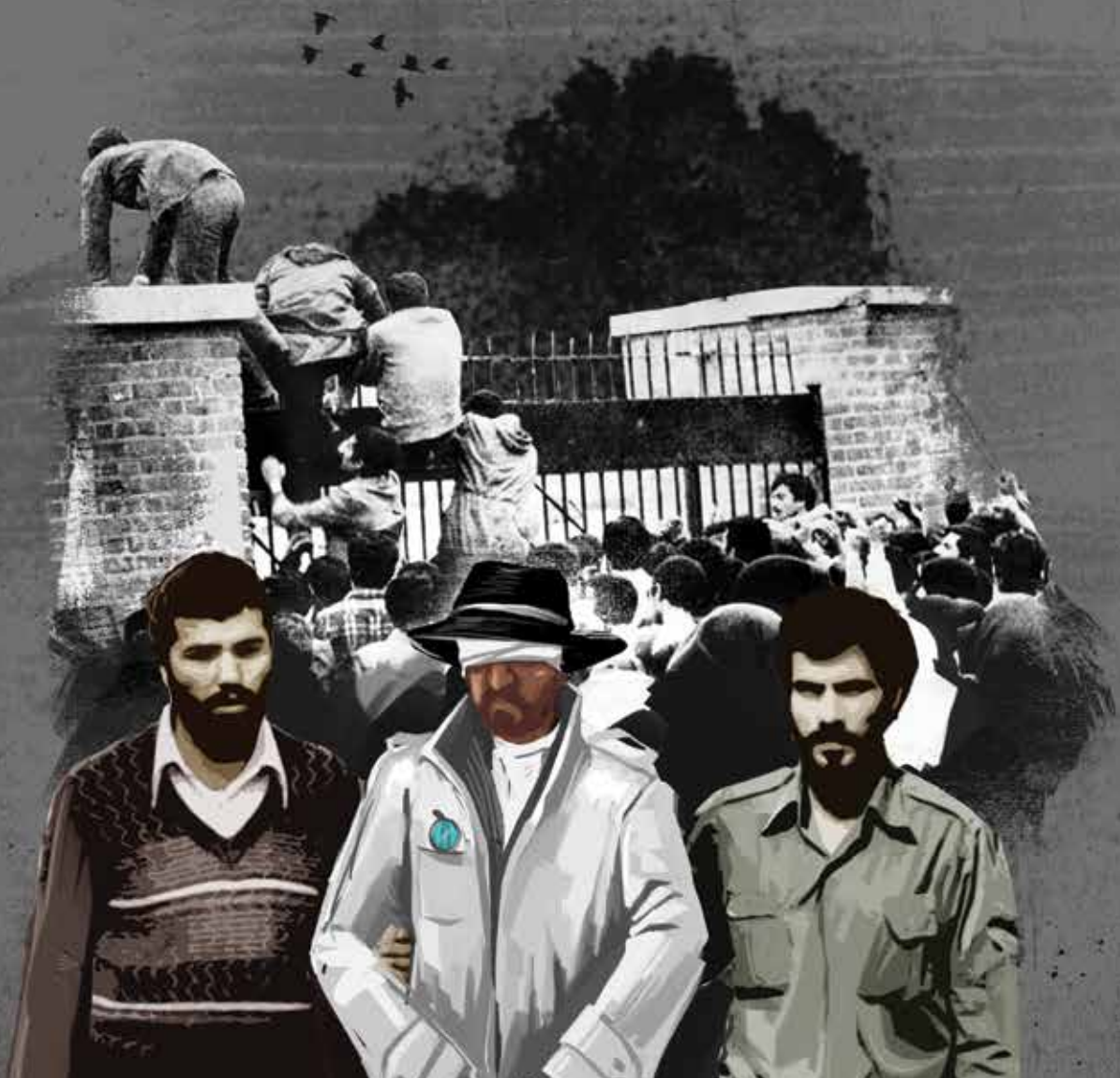
شش پزشک الجزایری که گروگان‌ها را پیش از خروج از ایران معاینه کردند، اعلام داشتند: حال همه آن‌ها خوب و رضایت‌بخش است. همچنین شایعه شکنجه و شست‌وشوی مغزی گروگان‌ها را تکذیب کردند.

رئوس بیانیه الجزایر درباره گروگان‌ها انتشار یافت.

بانک انگلیس اعلام کرد: دارایی‌های مسدود شده ایران در آمریکا به حساب مخصوص الجزایر ریخته شد.

بهزاد نبوی گفت: «بیانیه الجزایر به امضای دولت‌های ایران و آمریکا رسیده و رئیس‌جمهور آمریکا فرمان رفع توقیف از سپرده‌های مسدود شده ایران را صادر کرده بود. ما هر لحظه انتظار داشتیم که بانک‌های آمریکایی سپرده‌های ایران را به بانک انگلیسی واریز کنند، تا گروگان‌ها آزاد شوند. اما یادداشت اخیر بانک‌های آمریکایی برای ما کاملاً تازگی داشت و این همان نارویی است که خبرگزاری‌های خارجی گزارش می‌دهند. در این یادداشت مطالبی برخلاف بیانیه الجزایر وجود داشت که قبلاً توسط ایران رد شده بود و دولت آمریکا هم پذیرفته بود. ما منتظر هستیم که بانک‌های آمریکایی سپرده‌های ایران را به بانک مرکزی انگلیس واریز کنند و اگر این کار انجام نگیرد، مسلماً تصمیمات جدیدی اتخاذ خواهد شد ...»

الکساندر هیگ (Alexander Haig)، وزیر امور خارجه آمریکا به رژیم غاصب صهیونیستی اجازه داد، بارگیری قطعات هواپیمای جنگنده آمریکایی را به مقصد ایران انجام دهند. این امر در پی مذاکرات هیگ با دیوید کیمچه (David Kimche)، مدیر کل وزارت خارجه رژیم غاصب صهیونیستی و رابرت مک فارلین (Robert C. Mc Farlin)، مشاور هیگ صورت گرفت.



۲ بهمن

آیت الله هاشمی رفسنجانی: راه قدس از مجرای همین جاسوسخانه آمریکا به روی مسلمانان گشوده می‌شود.

۵ بهمن

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (ره) پس از آزادی گروگان‌ها در اطلاعیه مفصلی اعلام کردند: با پایان مسئله گروگان‌ها مبارزه با شیطان بزرگ پایان نمی‌یابد.

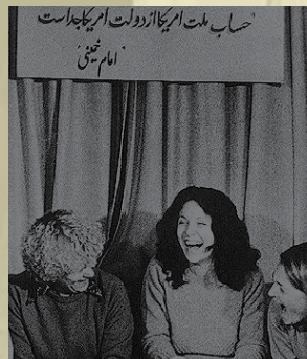
۶ بهمن

هواپیمای گروگان‌های آزاد شده در پایگاه هوایی «استورت» واقع در ۱۰۰ کیلومتری نیویورک به زمین نشست.

۷ بهمن

محمدعلی رجایی (نخست‌وزیر) گزارش دولت را درباره آزادی گروگان‌ها به مجلس داد.

دادگاه فدرال آمریکا در «دالس» دستوری انسداد ۲۰ میلیون دلار دارایی ایران در آمریکا را صادر کرد.





آزمایش با ذمک

گزارشی از بخش دانش‌آموزی جشنواره «مصطفی»

فرشته کلاس یازدهم تجربی و فاطمه کلاس یازدهم ریاضی است. هر دو اهل شهرستان ابهر هستند و به تازگی در جشنواره «مصطفی» شرکت کرده‌اند.

برای خواننده‌های این شماره، کارتان را توضیح دهید.

آزمایشی که ما انجام دادیم، یکی از جنبه‌های علمی و هنری علم شیمی را به نمایش می‌گذارد. تکه‌های نمک فلزی مثل NiCl_2 و FeCl_3 و CoCl_2 را درون محلول غلیظ و اشباع‌شده «سدیم سیلیکات» قرار دادیم. بعد از چند دقیقه اتفاق جالبی افتاد. اول یک پردهٔ کلوئیدی نیمه تراوا دور هر بلور تشکیل شد. سپس آب به داخل قشر نفوذ کرد و داخل محلول غلیظ را رقیق کرد. این اتفاق باعث حرکت رو به بالای قشر مذکور شد.

احتمالاً از چهرهٔ من فهمیدید که متوجه نشدم! فارسی این حرف‌هایی که زدید را هم می‌گویید؟

فرشته: ساده‌ترین بیان این‌طور می‌شود: ما یک محلول غلیظ داشتیم که چند نوع نمک متفاوت را درون آن انداختیم. این تکه‌های نمک دور خود غشایی تشکیل دادند و نفوذ محلول غلیظ داخل غشای نمک باعث رشد آن رو به بالا شد.

نتیجهٔ آزمایش‌تان چطور می‌شود؟

فرشته: بعد از چند ساعت چیزی که داخل ظرف دیده می‌شود، شبیه یک باغ جادویی و مرموز به نظر می‌رسد! این آزمایش بیشتر نشان‌دهندهٔ جنبهٔ هنری علم شیمی است.

جنبهٔ هنری آزمایش؟ به نوعی هنرها را ریختید در شیمی‌ها!

فرشته: از لحاظ اینکه شیمی می‌تواند چیزهای جذابی خلق کند، در نگاه اول جذابیتش برایمان مهم بود. اما بعد اینکه واکنش‌ها می‌توانند با توجه به پایهٔ علمی‌ای که دارند، زیبا باشند.

فاطمه: می‌شود گفت هر دو! دنبال آزمایشی بودیم که هم جذاب باشد و هم نظر داوران را جلب کند!

صدافتان واقعاً ستودنیست! یعنی اگر داورها نبودند، آزمایش‌تان را هنری نمی‌کردید؟ یعنی خودتان به هنر علاقه ندارید؟

فاطمه (با تأکید): چرا!!!!!! علاقه داریم!

فرشته: البته که علاقه داریم. اما برای من شخصاً جنبهٔ علمی قضیه مهم‌تر بود. رشتهٔ من تجربی است و بخش‌هایی از آزمایش که مربوط به زیست‌شناسی می‌شد، واقعاً برایم جالب بود.

پس علم بهتر است یا هنر؟

فاطمه: راستش به نظر من علم و هنر جدا از هم نیستند. اینکه اول گفتیم آزمایش ما جنبهٔ هنری علم شیمی را به نمایش می‌گذارد، منظورمان همین جدایی‌ناپذیری هنر و علم بود.

حالا چرا شما دو نفر با هم این کار را انجام دادید؟

فرشته: وقتی کلاس نهم بودیم در مسابقهٔ خوارزمی با هم آشنا شدیم. مدرسه‌هایمان آن موقع متفاوت بودند. سال بعد که با هم در یک مدرسه بودیم، هم گروه شدیم.

فاطمه: من دوست داشتم با کسی هم گروه باشم و کار انجام دهم که واقعاً از جان و دل برای کار مایه بگذارد و فقط نظاره‌گر نباشد، به نتیجهٔ کار اهمیت بدهد و ... فرشته هم همان کسی بود که من دنبالش بودم.

پس کار گروهی آسان‌تر از کار فردی بود.

فرشته: کار گروهی از جهاتی سخت‌تر است. اما هم‌فکری‌ای که در گروه به آن می‌رسیم و نظرات مختلفی که آنجا مطرح می‌شود، در نهایت به بهتر شدن کار می‌انجامد.

فاطمه: من هم از کار کردن با فرشته لذت می‌برم.

بعد از اینکه هندوانه زیر بغل هم گذاشتن‌هایتان تمام شد، بگویید چه چیزی باعث شد در مسابقه شرکت کنید؟ شهرت؟ پول؟ جنبهٔ علمی و اینکه بالاتر از هم کلاسی‌هایتان باشید؟

فاطمه: خوب من کلاً مسابقه زیاد شرکت می‌کنم. دوست دارم در هر زمینه‌ای توانایی‌ام را بسنجم؛ علمی، ادبی، هنری و ...

فرشته: من هم هیجان مسابقه‌ها را دوست دارم و سعی می‌کنم در همهٔ مسابقه‌ها شرکت کنم. تجربه‌های جدید باعث می‌شوند سطح بالاتر برود و این برایم تنوعی لذت‌بخش است.

فاطمه: (گویا یکدفعه یادش آمده!) البته جایزه و شهرت هم بد نیست!

در این راه کسی نبود که بگوید: شما درستان را درست بخوانید، نمی‌خواهد بروید جشنواره؟!

فاطمه: نه واقعاً. نشوقم هم کردند؛ به‌خصوص خانوادهم!

فرشته: همهٔ اطرافیان من مشوق من هستند که در مسابقات شرکت کنم.

دبیرانتان چطور؟ آن‌ها هم از شما حمایت کردند؟

فرشته: برای من واقعاً بله. بهترین و مشوق‌ترین معلم‌ها رو داشتیم. در این آزمایش هم برای اینکه از صحتش اطمینان حاصل کنیم، من و معلم شیمی‌مان یک‌بار این آزمایش را به‌طور کامل انجام دادیم. حین انجامش توضیحات لازم را می‌دادند و کمکمان می‌کردند.

فاطمه: معلم‌ها! کسانی که عاشق‌شانم و قلباً برای همه‌شان احترام قائلم. هر مقامی کسب کنم تا حدود زیادی خودم را مدیون زحماتشان می‌دانم. در همین مسابقه هم دبیر درس آزمایشگاهمان - خانم پیکارپرسان - واقعاً برایمان کم نگذاشتند.

الان امیدوارید این مصاحبه را بخوانند و بهتان نمره بدهند؟



اطلاعات بیشتر در مورد جشنواره را می‌توانید از وبسایت فن آموزش (www.Fanamazounzir) و وبسایت «www.mustafaprize.org» دریافت کنید. جشنواره «رویداد نور» که زیر مجموعه بخش دانش‌آموزی «جشنواره مصطفی» است، هر سال به نام و برای بزرگداشت یکی از دانشمندان بزرگ جهان برگزار می‌شود. در دوره نخست خود با عنوان «مسابقه دانش‌آموزی نور: گرامیداشت ابن هیثم» به مناسبت هزارمین سال انتشار کتاب «المناظر» ابن هیثم، ریاض‌دان و فیزیک‌دان شهیر جهان اسلام و اولین دانشمند فیزیک نور در جهان، برگزار شد. موضوع این دوره از مسابقه مباحث نور و کاربردهای آن بود که مشارکت بیش از چهار هزار دانش‌آموز را در سراسر کشور به همراه داشت.

آیا می‌دانستید ثبت نام در جشنواره مصطفی از ثبت نام در شبکه‌های مجازی بسیار آسان‌تر است؟ فقط کافی است به نشانی اینترنتی «http://noor.mustafaprize.org» مراجعه کنید. اما اول از همه یک گروه منسجم تشکیل بدهید و سرگروهتان را مشخص کنید. بعد در صفحه نخست، روی قسمت «ثبت نام» کلیک و اطلاعات خواسته شده را وارد کنید. ما حساب کردیم با کمترین اینترنت‌ها هم بیشتر از ۱۰ دقیقه طول نمی‌کشد!

آیا می‌دانستید دور سوم «مسابقه دانش‌آموزی نور: گرامیداشت ابن‌رزاز جزری»، از دی ماه سال ۱۳۹۶ آغاز شده و دانش‌آموزان می‌توانند از دهم دی ماه تا پایان اردیبهشت ۱۳۹۷ به سایتی که بالاتر گفتیم، مراجعه کنند و آثار خودشان را در قالب گروه‌های دو یا سه نفره، به صورت فیلم‌های ۶۰ ثانیه‌ای، ارسال کنند؟

آیا می‌دانستید سال گذشته از میان ۱۶۵۰ اثر ارسالی، از صاحبان ۲۰۰ اثر تقدیر شد و امسال هم اثر ۱۰۰ اثر دانش‌آموزی تقدیر می‌شود؟ به اضافه جایزه یک سکه و البته تجهیزات آزمایشگاهی برای ۱۰ مدرسه و پژوهش‌سرا که با دانش‌آموزان برای ساخت آثار خود مشارکت کنند. نمی‌دانستید؟ البته همه شما به خاطر جنبه علمی‌اش شرکت می‌کنید، ما می‌دانستیم!

فاطمه: نه جدی گفتم! خدا رو شکر درسم مرا می‌خوانم و خودم نمره خوب می‌آورم و به قول دوستان، نیازی به خودشیرینی ندارم!

انتقاداتان به نظام تحصیل و مدرسه در کل چیست؟
فاطمه: مهم‌ترین انتقادم به امکانات و تجهیزات آزمایشگاه‌هایمان است. واقعاً کم و کاستی زیاد دارند. به اضافه اینکه به کارهای گروهی هم کم بها داده می‌شود.
فرشته: آموزش ما خیلی تک بعدی شده است. اکثر بچه‌ها به فکر نمره بیست هستند و یادگیری درست و کامل در مراتب پایین‌تری قرار گرفته است.

در آخر برنامه‌تان را برای آینده بگویید و دیگر مزاحمتان نشویم که سریع عملی‌شان کنید!
فاطمه: حقیقتش، من تا حالا به کسی آرزویم یا هدف و برنامه زندگی‌ام را نگفته‌ام. نه اینکه هدفی نداشته باشم، ابداً این‌طور نیست! کاملاً برعکس. کارهای خیلی بزرگی هست که دوست دارم انجامشان بدهم تا در نهایت بتوانم به بشریت خدمت کنم. ولی عقیده‌ام این است که آدم نباید کارهایی را که هنوز انجامشان نداده است، به زان بیاورد. باید مثل یک گنج‌گرا، بیاهد و درون سینه‌ات حفظ کنی و زمانی که به آن دست یابی، بگویی: آره! این همان چیزی بود که می‌خواستم!
فرشته: واقعیتش تقریباً نظرم مخالف فاطمه است. ترجیح می‌دهم، هدف‌ها و آرزوهایم را با خانواده و اطرافیانم در میان بگذارم و مشورت کنم تا بتوانم بهترین راه را برای رسیدن به هدف بزرگم انتخاب کنم. نهایت تلاشم را می‌کنم که به آرزویم برسم، ولی اگر این‌طور نشد هم خوش‌حال از این باشم که تلاشم را کردم و از مسیر رسیدن به هدفم هم نهایت لذت را بردم.

در نهایت هر دو از خانواده، مدرسه و معلم‌هایشان تشکر ویژه کردند که به دلیل ازدیاد هندوانه گذاشتن زیر بغل این صفحه، به آن اشاره نمی‌کنیم!



همه بازیکنان در یک صف سر به روی سرگروه

می‌ایستند. سرگروه توپ را به دست می‌گیرد و آن را به سمت یکی از بازیکنان پرتاب می‌کند و هم‌زمان نام یک چیز خوردنی یا غیر خوردنی را می‌گوید. اگر آن چیز خوردنی بود، بازیکن باید توپ را بگیرد. اگر غیر خوردنی بود باید با ضربه توپ را پس بفرستد. سرگروه می‌تواند با گفتن پشت سر هم چند چیز بازیکنان را گیج کند. مثلاً بگوید: «هویج / کاهو / برنج / خیار»، ولی آخرش بگوید «دقتر» و همان لحظه توپ را پرتاب کند. اگر کسی اشتباهی چیز غیر خوردنی را بخورد، سرگروه جدید می‌شود.

نام: خوردنی-مردنی	★★★★★
نوع: تمرکزی	محل: روسیه
محل انجام: خانه، مدرسه، کوچه	تعداد: چهار نفر یا بیشتر

سرگرمی‌های جهان

مردم کشورهای دنیا چه بازی‌ها و سرگرمی‌هایی دارند؟

ما ایرانی‌ها بازی‌های گروهی زیادی داریم. بازی‌هایی که می‌توان در جمع‌های خانوادگی و دوستانه با آن‌ها مشغول شد و ساعت‌ها خوش گذراند: شاه دزد وزیر، بیست سؤالی، اسم فامیل، گل یا پوچ، هُب هُب، یه قل دو قل و ... بعضی از این بازی‌های گروهی، تحرک بالایی هم دارند؛ مثل: بالابندی، بشین و پاشو، استپ هوا، الک‌دولک، هفت‌سنگ، پی پی پینوکیو، طناب کشی، زو، شمع گل پروانه، قایم باشک، وسطی و ...

اگر بعضی از این اسم‌ها برایتان ناآشناست، کافی است از یک نفر از اهالی دوران ماقبل اینترنت، سؤال کنید تا با آب و تاب آن بازی را برایتان تعریف کند. حالا ما تصمیم گرفته‌ایم کار ویژه‌ای کنیم و برویم سراغ کشورهای دیگر دنیا. می‌خواهیم ببینیم بازی‌های گروهی کشورهای دیگر، چه بازی‌هایی هستند.

نام: بگوما	★★★
نوع: تفریحی	محل: ژاپن
محل انجام: خانه	تعداد: سه نفر یا بیشتر

برای این بازی، باید یک سطل بزرگ داشته باشید و هر بازیکن یک فرفره مشخص شده (با رنگ یا اسمش) داشته باشد.

با یک پوسته نازک (مثل پلاستیک فریزر) سطح باز سطل را بپوشانید. می‌توانید این کار را با یک کس پلاستیکی انجام دهید. همه بازیکنان فرفره‌هایشان را به طور هم‌زمان روی سطح می‌چرخانند. آخرین فرفره‌ای که روی سطح از حرکت می‌ایستد، برنده است. فرفره‌هایی که از روی سطح بیفتند، از بازی خارج می‌شوند.

نام: چهار مربع	★★★★★
نوع: حرکتی	محل: آمریکا
محل انجام: خانه یا مدرسه، کوچه	تعداد: حداقل پنج نفر

این بازی به یک توپ نیاز دارد. قوانین ساده شده آن به این صورت است: یک مربع بزرگ با گچ روی زمین بکشید و بعد آن را به چهار مربع کوچکتر مانند شکل تقسیم کنید. عددهای ۱ تا ۴ را در مربعها بنویسید:

هر بازیکن در یکی از مربعها قرار میگیرد. بازی با پرتاب توپ توسط بازیکن زمین ۱ شروع میشود. این بازیکن باید توپ را به یکی دیگر از زمینها بیندازد. بازیکن زمین دیگر باید صبر کند، توپ دقیقاً یک بار با زمینش برخورد کند. بعد به آن ضربه بزند و آن را به زمینی دیگر هدایت کند. هر بازیکنی که نتواند توپ وارد شده به زمینش را پیش از برخورد دوم دریافت کند، یا هنگام پرتاب توپ را به اشتباه روی خطوط یا بیرون از زمین بزند، باخته است و باید جایش را به کس دیگری بدهد. وقتی بازیکنی از بازی خارج میشود، بازیکنان قبلی جایها می‌شوند تا عددهای ۱ تا ۳ را پر کنند و بازیکن جدیدی وارد زمین ۴ میشود.



این بازی که اثر بازیهای بچهها در برزیل است، به نشانهگیری خوب و تمرکز زیاد نیاز دارد. برای این بازی، یک قطعه چوب یا میله فلزی را در زمین به شکل عمودی قرار دهید، طوری که تکان نخورد. روی زمین دور آن یک دایره یا شعاع حدود ۱۰-۱۵ سانتی متر بکشید و روی سرش شیء کوچکی (سکه، در بطری، سرباز اسباببازی یا...) قرار دهید.

فاصله دلخواهی را تعیین کنید. بازیکنان باید به ترتیب سعی کنند با پرتاب سکه از آن فاصله، چیزی را که روی چوب قرار دارد، بیندازند. برای برنده شدن، باید آن جسم را طوری برنند که بیرون از دایره سقوط کند.

نام: پرتاب سکه	★★★★★
نوع: تمرکزی	محل: برزیل
محل انجام: زمین خاکی، ساحل دریا	تعداد: حداقل دو نفر

نام: پرتاب امبی	★★★★★
نوع: تفریحی، حرکتی، نشاط آور	محل: غنا
محل انجام: خانه و مدرسه	تعداد: سه نفر یا بیشتر

این بازی فعالیت زیاد، دست زدن، هیاهو و پرش دارد. یک نفر به عنوان سرگروه انتخاب میشود و بقیه در نیمدایره‌ای روبه‌روی سرگروه می‌ایستند یا به گروههای دوتایی تقسیم میشوند. سرگروه با پریدن شروع میکند و بعد از فرود آمدن از پرش، یکی از پاهایش را جلو می‌آورد. بقیه بازیکنان هم باید همزمان بپرند و یک پایشان را جلو بیاورند. اگر همزمان پای مخالف سرگروه را جلو آورده باشند، یک امتیاز کسب میکنند و اگر پای موافق را جلو بیاورند، سرگروه یک امتیاز می‌گیرد. هر کس یک بار سرگروه میشود و در نهایت کسی که بیشترین امتیاز را دارد، برنده است.



خدا را چه دیدی؟!

در شمارهٔ پیش با هم به مرور تعاریف متفاوت از دین پرداختیم و رسیدیم به این حقیقت که: حقیقت دین نگاه درست و واقع‌بینانه به انسان و جهان است. و دریافتیم که حقایق اصلی و اصولی عالم، بدیهی‌تر از آن‌اند که به اثبات نیاز داشته باشند. آنچه ما برای درک آن حقایق نیاز داریم، صرفاً توجه و تأمل است یا تعمق و تدبیر.

توجه! تأمل! تعمق! تدبیر!؟

داشته باشد.

لو کان فیهما آله الا الله لفسدتا.

اگر در این جهان پهناور جز خدای یگانه و قادر مطلق، پای قدرتی دیگر در میان بود، همه چیز به هم می‌ریخت. «عقل می‌گوید:» نمی‌شود که سازندهٔ کارخانه آفرینش، آن را ساخته باشد و سرها کرده باشد و رفته باشد.»

محصول يك لحظه تأمل

این کارخانهٔ عظیم و لایتناهی که کمترین و کوچک‌ترین بی‌نظمی، نقص و خللی در آن به وقوع بزرگ‌ترین فجایع منجر می‌شود، محال است که مدبری لایق و شایسته بالای سر آن نباشد. محال است که چنین مدبری، تمام اجزا، عناصر و زوایای آن را تحت‌کنترل نداشته باشد. بخش مهمی از آفرینش این خالق مدیر و مدبر، انسان است که به تعبیر خود خالق: از همهٔ آفریده‌های دیگرش ارزشمندتر است و همهٔ آفریده‌های دیگر را برای او آفریده است. این حرف‌ها و باورها پیش از آنکه مبنای دینی و معرفتی داشته باشند، مبنای عقلی دارند. این‌ها فقط محصول يك لحظه تأمل بر محیط پیرامون است. و محصول يك لحظه تأمل بر آفرینش انسان و جهان می‌شود: دین. می‌شود: باور دینی. می‌شود: جهان‌بینی توحیدی. این يك لحظه تأمل، نتایج و محصولات دیگری هم دارد که در شمارهٔ آتی به آن‌ها می‌پردازیم. ان‌شاء‌الله.

به ظاهر این کلمات نگاه نکنید. قدری قلمبه یا غیرمتداول به نظر می‌رسند. اصل و عصارهٔ حرف این است که از کنار مسائل - هر مسئله‌ای - ساده و سراسری عبور نکنیم. همین کافی است برای اینکه بتوانیم بسیاری از حقایق عالم را بفهمیم.

این داستان ساده و دو خطی را قدیم در برخی از کتاب‌ها می‌خواندیم: از پیرزنی که کارش نخ‌ریسی بود، پرسیدند: «خدا در نگاه تو چگونه است؟»

پیرزن چرخ نخ‌ریسی‌اش را متوقف کرد و گفت: «این چرخ بی‌من و ارادهٔ من نمی‌چرخد. چرخ عالم چگونه ممکن است که بی‌وجود خدا و خواست او بچرخد؟!»

قضیه حقیقتاً به همین سادگی است. قارمان بر این شد که با مثال‌های ساده و دم دستی پیش برویم. پیش از این توجه‌مان به این نکته جلب شد که کارخانه، انسان و جهان با این عظمت نمی‌تواند سازنده و اداره‌کننده نداشته باشد.

وقتی که در مدرسه با تعداد محدودی معلم و دانش‌آموز وجود مدیر واجب و ضروری به‌نظر می‌رسد، تشکیلات منظم و لایتناهی خلقت، چگونه ممکن است آفریننده و اداره‌کننده نداشته باشد! اصلاً شاید درست‌تر باشد که از منظری دیگر به این مقوله نگاه کنیم. یا همین مسئله را با ادبیات دیگری بیان کنیم:

وجود آنچه که موجود است، ما را به این حقیقت می‌رساند که دست خالق، صانع و پروردگاری در کار است. همان چیزی که سعدی، از بدیهیات عالم تلقی می‌کند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

یعنی وجود يك برگ سبز کافی است برای اینکه ما را به سمت شناخت و معرفت و ارادت نسبت به پروردگار سوق دهد.

همین جهان‌بینی به نحو کامل‌تر و متعالی‌تر در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (ع) آمده است:

«ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله اوله و آخره و معه.»

در این عالم هیچ چیز ندیدم مگر اینکه خدا را پیش از آن با آن و بعد از آن یافتیم.

وقتی از دین حرف می‌زنیم

حالا با اجازهٔ شما کمی به عقب‌تر برمی‌گردیم تا یادمان بیاید که دنبال چه بودیم. سؤال اصلی این بود که: دین به چه درد می‌خورد؟

و پیرو این سؤال ناگزیر شدیم به کنکاش و جست‌وجو پیرامون معنای دین بپردازیم و به این سؤال رسیدیم که: وقتی از دین حرف می‌زنیم، می‌پرسیم که دین به چه درد می‌خورد، دقیقاً از چه چیزی حرف می‌زنیم؟

حالا رسیده‌ایم به درک و فهم و باور این مطلب که:

انسان و جهان بی‌صاحب نیست، بی‌خالق نیست و بی‌مدیر و مدبر نیست.

انسان و جهان را خداوندی آفریده است که نمی‌تواند حکیم نباشد، قادر مطلق نباشد، مدبر و مدبر نباشد. این‌ها را عقل به ما می‌گوید، نه معلم و تعالیم دینی. عقل می‌گوید: «جهانی به این عظمت که هر سروش بشر به کشف نقطه‌ای از آن ناآل می‌آید و حجم معلوماتش هرگز به پای مجهولاتش نمی‌رسد، نمی‌تواند آفریننده و اداره‌کننده‌ای علیم، حکیم، قادر و مسلط نداشته باشد.»

عقل به ما می‌گوید: «چنین آفریننده‌ای نمی‌تواند یگانه نباشد، نمی‌تواند شریک، هم‌تا، مشابه و نظیر



چوپان راستگو

آری، راستگویی راه خوب شدن است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «راست‌گویی راهنمای نیکی است و نیکی راهنمای بهشت است» (نهج‌الفصاحه، حدیث ۶۴۸، به‌کوشش دکتر علی شبروانی، ص ۱۰۲).
بکوشیم که همیشه راست بگوییم و از دروغ بپرهیزیم.

سخت یا آسان
راست‌گویی سخت است یا آسان؟ درست است که اگر خطایی کرده باشیم و بخواهیم راستش را بگوییم، ممکن است به دردسر بیفتیم و حالمان گرفته شود، اما آیا با دروغ می‌توانیم نجات پیدا کنیم؟ این تصور غلطی است که بعضی‌ها دارند. مگر با دروغ گفتن کار تمام می‌شود؟ دروغ پیامدهایی دارد و زیانش غالباً بیش از سودی است که به گمان ما می‌تواند داشته باشد.
همین که با دروغ خدا را نافرمانی کرده‌ایم، مگر زیان کمی است. با این کار از خداوند بزرگ دور شده‌ایم. تازه مگر همین‌هاست. دروغ آثار منفی جسمی و روانی نیز دارد. غیر از این است که وقتی کسی دروغ می‌گوید، با هر دروغ مدت‌ها در اضطراب به‌سر می‌برد و آرامشش را از دست می‌دهد که نکند لو برود؟ نیروی ذهنی و فکری فوق‌العاده‌ای باید خرج شود تا شخص بتواند از دروغی که گفته است، به اصطلاح پشتیبانی کند. یعنی کاری کند که دروغش فاش نشود. همین دغدغه‌هاست که باعث می‌شوند، دروغ‌گو مدام در استرس باشد و بیمار شود. وقتی راست می‌گوییم آرام و راحت هستیم، اما دروغ گفتن تازه اول دردسر است. چون برای پوشاندن آن ناچار می‌شویم، دروغ‌های دیگری ردیف کنیم!

دروغ‌ها تنها نمی‌مانند!

دروغ‌ها به ندرت تنها می‌مانند. معمولاً یکی پس از دیگری می‌آیند تا دروغ‌های قبلی را راست و ریس کنند. علاوه بر این‌ها، دروغ اعتبار انسان را از بین می‌برد. دروغ‌گو بعد از مدتی اعتماد دیگران را از دست می‌دهد. داستان چوپان دروغ‌گو را که فراموش نکرده‌اید؟ پس باید بکوشیم راست و درست حرف بزنیم. البته این توصیه هرگز به این معنی نیست که هر راستی را باید بگوییم. به قول معروف «جز راست نباید گفت». هر راست نشاید گفت. بسیاری اثر چیزها را نباید بگوییم. مهم آن است که دروغ نگوییم. می‌توان در بسیاری جاها ساکت ماند، بدون اینکه به حس راست‌گویی ما لطمه وارد شود. تازه بفرمائید امام علی (ع): علامت صداقت آن است که برخی از آنچه را که می‌دانی، کتمان کنی و بازگو نکنی (یعنی هرآنچه می‌دانی لازم نیست بگویی): «لا تک صادقاً حتی تکتم بعض ما تعلم» (بهار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸).

چگونه دروغ نگوییم؟

می‌دانم که برخی راست گفتن‌ها سخت است، اما چرا کاری نکنیم که راست گفتن برای ما آسان شود؟ بهتر است هرچه بیشتر کارهای درست و خوب انجام دهیم تا مجبور نشویم دروغ بگوییم. می‌بینید که عادت با راست‌گویی باعث می‌شود، روزبه‌روز از نظر رفتاری و اخلاقی بهتر شویم و چه چیزی بهتر از این؟ این همان نکته مهمی است که در آموزه‌های دینی به آن تصریح شده است. در حدیثی آمده است: کسی که زبانش به راستی می‌گراید، اعمالش نیز پاک و پاکیزه می‌شود (امام صادق (ع)، اصول کافی، جلد ۲، ص ۴۰۱). چون با تصمیم به راست‌گویی، سعی می‌کنیم کارهایی انجام دهیم که نیازی به پنهان کردن آن با دروغ نباشد. برعکس، دروغ‌گویی راه را برای بد شدن هموار می‌سازد. این نیز همان مضمون فرمایش امام حسن عسکری (ع) است که می‌فرماید: «تمام پلیدی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده‌اند که کلید آن دروغ‌گویی است» (بهار، جلد ۷۸، ص ۳۷۷).



رشد ۹۰۱

پلتو ادبیات

خلیل عمرانی ۱۳۳۲ - ۱۳۹۱

رشته دوستی

امسال يك شمارهٔ پیامك افتتاح كردیم و اسمش را گذاشتیم: «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو»!

این هم شماره‌اش: ۳۰۰۰۸۹۵۱۹

حالا هر قدر دل‌تان می‌خواهد به ما پیامك بدهید، انتقاد کنید و پیشنهاد بدهید. البته اگر خواستید تعریف و تمجید هم بکنید، ما که بدمان نمی‌آید.

اگر گلایه یا درد دلی هم در مورد درس و مشق‌ها، امتحانات، کنگور و وضعیت مدرسه‌ها داشتید، با ما در میان بگذارید. قول می‌دهیم به کسی نگوییم. در ضمن ما در شبکه‌های اجتماعی هم حضور داریم. اگر اهل

تلگرام و اینستاگرام هستید، ما را با این نشانی دنبال کنید: @iRoshd

نویسندگان بخش شعر:

سعید بیباتکی، احمد امیرخلیلی، مریم ترنج، ساجده جباریور، مجید سعدآبادی، مرضیه فرمانی، سودابه مهیجی، بابک نبی، سمیرانیک نوری

کلیات عبید زاکانی

سربازی را گفتند: «چرا به جنگ نروی؟»
گفت: «به خدا سوگند که من يك تن از دشمنان را نشناسم و ایشان نیز مرا نشناسند. پس دشمنی میان ما چون صورت بندد؟»

مثالها و غزلها

سعدی: مواظ

«علاجِ واقعه پیش از وقوع باید کرد»

دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست
به روزگار سلامت سلاح جنگ بساز
وگرنه سیل چو بگرفت، سد نشاید بست

در آینه

دهقان پیر می گریست

من

مطمئن بودم که چشم‌هایش

می‌تواند این خشک‌سالی را جبران کند

اما

مزرعه باور نکرد

برای کسانی که در روستاها یا شهرهایی زندگی می‌کنند که شغل اصلی مردم کشاورزی است، شاید این شعر معنای ملموس‌تری داشته باشد. کشور ما نسبت به بسیاری از کشورها کم‌آب است. برای همین کشاورزان به کشت دیم عادت دارند. آن‌ها بذر می‌پاشند و به امید بارش باران می‌مانند. اگر باران نیارد، زحمات یک سال کشاورزان بر باد می‌رود. شاعر در این شعر میان نیابیدن باران و گریه کشاورزان ارتباط نزدیکی برقرار کرده است. او گریه کشاورزان را به بارانی تشبیه کرده است که می‌تواند نیابیدن باران را جبران کند. این شعر سروده بابک زمانی است.



شاعر ماه

خلیل عمران: شاعری از دیار جنوب

خلیل عمرانی، متخلص به «پژمان»، شاعری مهربان از دیار جنوب بود. آنان که او را می‌شناختند، اولین و برجسته‌ترین ویژگی که از او به یاد دارند، مهربانی، خوش‌اخلاقی و معلمی اوست. شاعری متعهد و دلسوز بود که در سال ۱۳۴۳ در روستای «لمپدان» بندر دیر در استان بوشهر به دنیا آمد. وی پس از گذران دوران راهنمایی و متوسطه در دانشگاه یزد مشغول به تحصیل شد و هم‌زمان با تحصیل به فعالیت‌های شعری و پرورش جوانان مستعد و باذوق پرداخت.

ویژگی شعر خلیل عمرانی دغدغه‌مندی اوست. او به راحتی و با صراحت از آرمان‌های انقلاب و ارادتش به اهل بیت سخن می‌گفت و دفاع می‌کرد. عمرانی در آذرماه سال ۱۳۹۱ و در سن ۴۸ سالگی به علت سکته مغزی درگذشت.

از وی آثاری با نام‌های: «مروارید فراموش» (گزیده غزلها) ۱۳۷۶، «ساعت به وقت شرعی دریا» (مجموعه غزل) ۱۳۸۰، «گزیده شعرها» (مجموعه نیستان) ۱۳۸۰ به جا مانده است.

غزلی از این شاعر می‌خوانیم:

روبه‌روی من نشسته‌ای و آه می‌کشم
روی لحظه‌های عاشقم نگاه می‌کشم
لرزشی گرفته ذوقم از تموج نگاه
هی مرتب اشتباه اشتباه می‌کشم
خنده‌ام گرفته از خودم که چند مرتبه
چشم‌های آبی تو را سیاه می‌کشم
تو به هیچ‌کس شبیه نیستی به هیچ‌کس
یا که من فقط نشسته‌ام گناه می‌کشم
بعد ناگهان ستاره‌ای که پاک می‌شود
دست می‌برم به آسمان و ماه می‌کشم
ماه روبه‌رویت آه... یک نگاه سر به زیر
یک سپیده آفتاب را گواه می‌کشم
آفتاب هم تیسمش کم است، مبهم است
پاک می‌کنم و آه پشت آه می‌کشم



پلی به گذشته

بی تو به سر نمی‌شود

بی دل و جان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود
 بی دو جهان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود
 بی سر و پا به سر شود بی تن و جان به سر شود
 بی من و ما به سر شود بی تو به سر نمی‌شود
 در دل و جان من تویی گنج نهران من تویی
 جان و جهان من تویی بی تو به سر نمی‌شود
 یار من و تبار من مونس غمگسار من
 حاصل کار و بار من بی تو به سر نمی‌شود
 کوثر و حور گو میاش قصر بلور گو میاش
 حله نور گو میاش بی تو به سر نمی‌شود
 کوثر و حور من تویی قصر بلور من تویی
 حله نور من تویی بی تو به سر نمی‌شود
 شربت و آب گو میاش نقل و نبات گو میاش
 راحت و خواب گو میاش بی تو به سر نمی‌شود
 عمر من و حیات من بود من و نبات من
 قند من و نبات من بی تو به سر نمی‌شود
 گر ز برت جدا شوم یا ز غمت رها شوم
 خود تو بگو کجا روم بی تو به سر نمی‌شود
 فیض ز حرف بس کند پنبه درین جرس کند
 ذکر تو بی نفس کند بی تو به سر نمی‌شود

فیض کاشانی

در این شعر، شاعر حضرت دوست را مخاطب قرار داده است و یا دلی سراسر عشق بیان می‌کند که بی تو به سر نمی‌شود. اگر تمام بودها و خوبی‌ها باشد، بدون وجود تو روزگار به سر نمی‌شود و روزگار با وجود توست که روزگار است و هر چیزی از تو رنگ و شکل می‌گیرد. شاعر این شعر فیض کاشانی اثر شاعران برجسته قرن یازدهم است.

به یاد خرمشهر

مریم ترنج

مادیانی که شبها
 دور از چشم آسمان
 در سینه تو می‌دود
 بی‌قراری ستاره‌هاست
 بی‌قراری سنگها
 بی‌قراری نخلها
 این بار که برگردیم
 برایت دستمال می‌آوریم
 بعد از این همه سال
 باید زخم‌هایت را ببندیم
 اما نه!
 داغ‌های تو که خوب نمی‌شود
 برای سنگ‌هایت گل می‌آوریم
 برای نخل‌هایت آب
 مانده‌ایم
 برای ستاره‌هایی
 که در تو خوابیده‌اند
 آسمان بیاوریم
 یا مادیانی که با آن
 شبها
 سری به خلوت مادران‌شان بزنند.





درخت بیدم و خواب بهار می‌بینم
بهار را به نگاهت دچار می‌بینم
به رخ کشیده‌ای انگار چشم‌هایت را
که باز آینه را بی‌قرار می‌بینم
میان کوری خفاش و من تفاوت هست
من از تراکم موی تو تار می‌بینم
درست مثل گل آفتاب‌گردانی
تو می‌درخشی و بی‌اختیار می‌بینم
نه سیب بود و نه گندم گناه آدم را
بنا به رنگ لبانت انار می‌بینم
از التهاب بیابان همین بس است که من
پیاده‌های جهان را سوار می‌بینم

حامد صافی



دستانم بوی گل می‌داد
مرا گرفتند
به جرم چیدن گل
به کویر تبعیدم کردند
و یک نفر نگفت
شاید
گلی کاشته باشد

سینا به منش



روزگاری است زبان من و تو خاموشی است
دره زرف میان من و تو خاموشی است
هیچ کس دشمن ما نیست به غیر از خودمان
آنکه افتاد به جان من و تو خاموشی است
زیر آوار سخن‌های فراموش شده
بی‌کمان بار گران من و تو خاموشی است
چند وقتی است که از ما خبری نیست که نیست
آن قدر که نگران من و تو خاموشی است
ای بهار از تو دل‌انگیز! کلامی چیزی
درد دل کن که خزان من و تو خاموشی است

حسن بیگنی‌نیا

در دفتر من هزاران واژه هست
یکی با لباس زرد
یکی با لباس سرخ
که صفحه‌ها را به آتش می‌کشد
من در جهان تنها نیستم
دیوان ابیات من
خانواده من است
در این دفتر
هزاران واژه پیدا خواهی کرد
سبید و سرخ و آبی و زرد
اما تو ای ماه سبز!
زیباترین و عظیم‌ترین کلماتی!

نزار قبانی



چراغ مطالعه

«سخت است قلم باشی و دلتنگ نباشی» نام مجموعه شعری از نغمه مستشار نظامی است که از مطلع غزلی از آن گرفته شده است. در این کتاب نغمه مستشار نظامی در تمام قالب‌ها و موضوع‌های شعری ورود پیدا کرده و نشان داده است که می‌تواند موفق عمل کند. شعرهای این کتاب شامل شعرهای کلاسیکی است که زبانی صمیمی، زنانه و به روز دارند. به علاوه، بر اساس مضمون به عارفانه، شاعرانه، همسرانه-عاشقانه، مادرانه و بهارانه تقسیم شده‌اند و بخش اعظمی از اشعار این شعرها به سبک زندگی ایرانی - اسلامی می‌پردازند.

سخت است قلم باشی و دلتنگ نباشی
 با تیغ مدارا کنی و سنگ نباشی
 سخت است دلت را بتراشند و بختی
 هی با تو بجنگند و تو در جنگ نباشی
 از درد دل شاعر عاشق بنویسی
 با مردم صد رنگ هماهنگ نباشی
 مانند قلم تکیه به یک پا کنی اما
 هنگام رسیدن به خودت لنگ نباشی
 سخت است بدانی و لب از لب نگشایی
 سخت است خودت باشی و بی‌زنگ نباشی
 وقتی که قلم داد به من حضرت استاد
 می‌گفت خدا خواسته دلتنگ نباش

يك در پنج

فصیحی هروی

خنده می‌بینی ولی از گریه دل غافل
 خانه ما اندرون ابر است و بیرون آفتاب

مشرقی مشهدی

نیستم غنچه ولی هر نفس از بوی بهار
 پاره‌های دلم از شوق به پرواز آید

سلیم تهرانی

سفر کردن به شوق دوستان ذوقی دگر دارد
 نسیم مصر از شادی به پیراهن نمی‌گنجد

کلیم کاشانی

ز هر طرف نگرم در کمین اوست شکست
 دلم به توبه فصل بهار می‌ماند!

صائب تبریزی

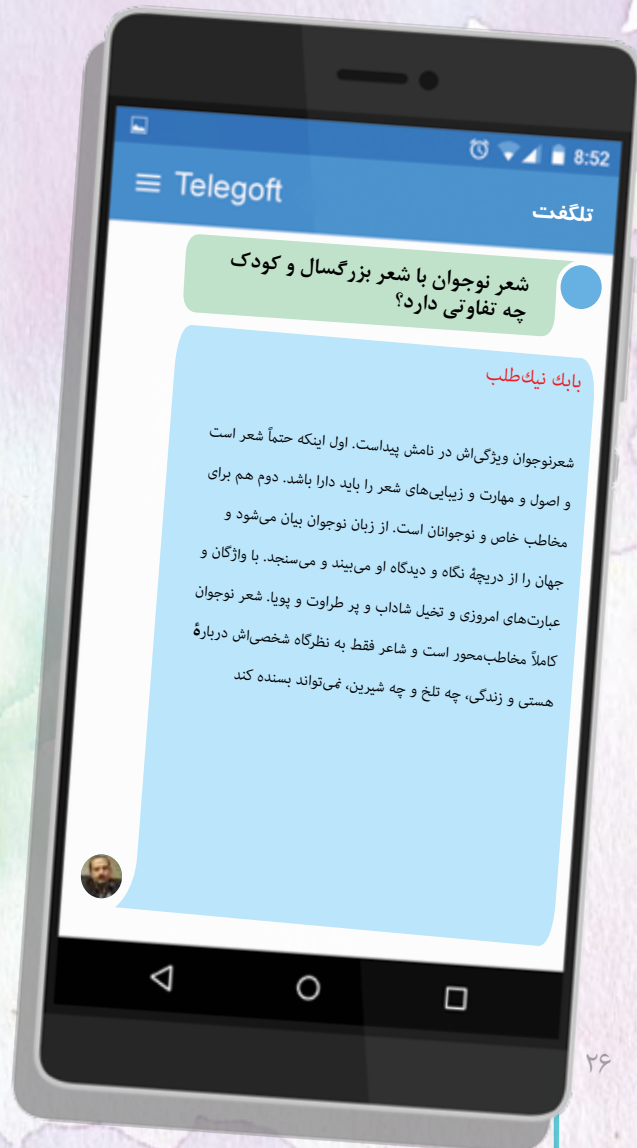
در خزان عمر تا از زردرویی وارهی
 در بهار از خود بیفشان برگ و بار خویش را

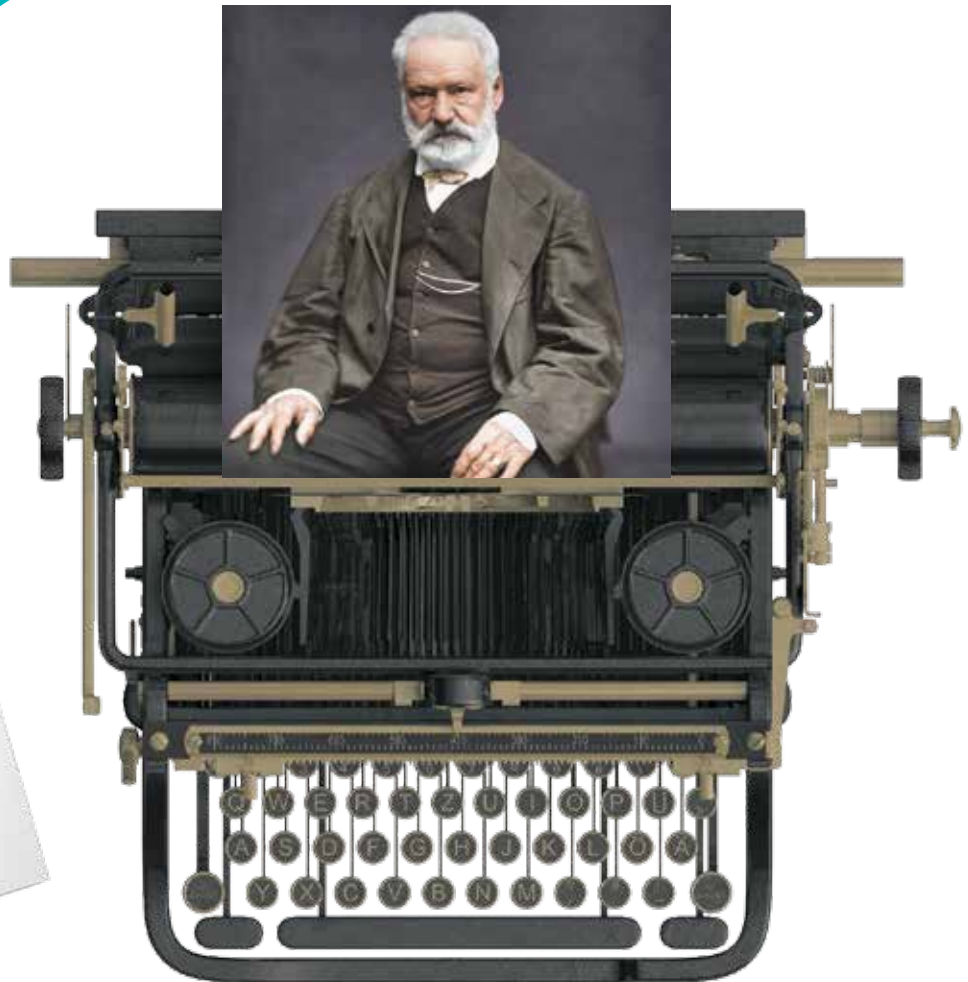
شعر بی‌هرز

هر وقت تنها قدم می‌زنم
 عصای سیاهم را بالا می‌برم
 و آن را چند بار محکم
 به پوسته سرد و سفت زمین می‌کوبم
 شاید مردمانی آن سوی کره خاکی
 پژواک ضعیف آن را بشنوند
 و خبردار شوند که من هستم

شی سی ین

شی سی ین از شاعران معاصر چین است. وی را می‌توان از چهره‌های سرشناس شعر پیشتاز چین و تایوان به شمار آورد. شی سی ین دبیر بازنشسته دبیرستان است و سردبیر مجلات متعددی بوده است.





می‌رود و چند سال بعد صاحب کارخانه و شهردار شهر خود می‌شود... در این بخش از داستان، نویسنده دیدگاه مورد نظر خود را نشان می‌دهد. می‌توان گفت که فرایند رمان بینوایان، از شر به خیر است؛ اثر بی‌عدالتی به عدالت و از باطل به حقیقت. نویسنده معتقد است که خشونت و زندان، روح انسان خطاکار را سیاه‌تر می‌کند. خشونت و آموزشی که بر این پایه استوار باشد، روش تربیتی درستی نیست. روش تربیتی مورد نظر ویکتور هوگو، عشق، گذشت و محبت است. هوگو در سراسر رمان، جامعه فرانسه را به نقد کشیده‌است و پیشنهاد می‌کند که باید با جوانمردی، درستکاری و محبت با مردم برخورد کرد؛ کاری که ژان والژان در طول زندگی بعد از زندانش بارها و بارها انجام داد.

«بینوایان» از جمله چند رمان مشهور و تأثیرگذار قرن نوزدهم به‌شمار می‌رود. ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده معروف فرانسوی، در این رمان بزرگ، اوضاع سیاسی و اجتماعی، ظلم و ستمی را که طبقه اشراف و عوامل آن‌ها نسبت به مردم فرودست جامعه روا می‌داشته‌اند، به تصویر کشیده‌است. ظلم و ستمی که در نهایت به انقلاب و شورش مردم انجامید و حکومت ناپلئون سوم را از بین برد.

زمانه رمان، دوره‌ای است که قدرت و ثروت در انحصار خانواده‌های اشراف است و سهم دیگران جز فقر و بدبختی نیست. نویسنده در این رمان، چند گروه اثر جامعه فرانسه را به صورت نمادین تصویر کرده تا نمایی کلی از جامعه آن روزگار را نشان دهد. گروه اول، مردم فقیر و بینوایی مثل ژان والژان، کوخترت و مادرش، خانواده تارديه و ... است که بیشترین نقش و حضوری را در رمان دارند. گروه دوم، اشراف و ثروتمندان و عوامل آن‌ها هستند؛ مانند زندان‌بان‌ها، پلیس ژراور، ماریوس و پدربزرگش، و ... گروه سوم کشیش‌ها و کسانی هستند که به کلیسا وابسته‌اند و به نوعی رهبران معنوی مردم به حساب می‌آیند.

رمان با آزادی ژان والژان از زندان آغاز می‌شود؛ محکومی که به خاطر گرسنگی، تکه نانی دزدیده و به زندان افتاده‌است. او این محکومیت را قبول ندارد و فرار می‌کند، ولی دستگیر می‌شود. اما این بار محکومیت او چند برابر می‌شود؛ آن هم با اعمال شاقه.

عاقبت پس از ۱۹ سال، ژان والژان آزاد می‌شود. او در این مدت تغییر کرده و انسانی بی‌رحم و خشن شده. نگاه مردم به یک محکوم با ترس همراه است. او پول دارد، ولی کسی جرئت نمی‌کند به او جا برای استراحت و غذا برای سیر شدن بدهد. تا این که کشیشی او سرا به کلیسا می‌برد؛ با جای راحت و غذای گرم. سحرگاه شمعان‌های نقره‌ای کلیسا را می‌دزدد و می‌گریزد. پلیس او سرا دستگیر می‌کند و به کلیسا بر می‌گرداند. اما کشیش می‌گوید شمعان‌ها را ما به او داده‌ایم. ژان والژان آزاد می‌شود، اما این محبت کشیش او را به فکر وادار می‌دارد و شخصیت خشن او را تغییر می‌دهد. او به دنبال کار و زندگی آبرومند

خانه سوخته

سهیلا امامی

آقای جهان‌گرد قد متوسطی داشت و صورت استخوانی و سر کم‌مو و یک عینک مطالعه برای خواندن روزنامه. همه این‌ها مال زمانی بود که هنوز آقای جهان‌گرد بود؛ نه یک جنازه بی‌حکمت. یک تندر سفید هم داشت و تازه، تندرش هم هنوز نسوخته بود. هر روز صبح که می‌رفتم مدرسه، جلوی در خانه پشت فرمان ماشینش نشسته بود و روزنامه می‌خواند. روزهای اول فکر می‌کردم که راننده تاکسی اینترنتی است. از همان‌ها که بهش می‌گویند: «اسنپ». اما وقتی هم از مدرسه برمی‌گشتم، سرجایش بود؛ فقط صندلی ماشین را خوابانده بود به سمت عقب و در حالت درازکش روزنامه می‌خواند. حالا دیگر نور آفتاب از پشت درخت‌های پارکی که روبه‌روی خانه‌مان است، قسمت جلوی ماشین را روشن کرده بود و از پشت شیشه تندر می‌توانستم چشم‌های آقای جهان‌گرد را ببینم که پشت عدسی‌های عینک به خواب رفته بودند.

برایم سؤال بود که این آقا با این سن اینجا چه می‌کند. حدود ۶۰ سال سن داشت، اما موهایش کاملاً سیاه بود. معلوم بود رنگشان می‌کند. وسط سرش کلاً از مو خالی بود، اما موهای پشت سر و گوش‌هایش هنوز کامل نریخته بود. حس کارآگاهی‌ام می‌گفت یک روز مدرسه نروم و ببینم این آقا چه کاره است و چرا هر روز جلوی خانه ما در ماشین تندرش روز را شب می‌رساند؟ و اصلاً شب‌ها کجا می‌رود؟

نتوانستم معمایش را حل کنم تا همان روز که یک جنازه بی‌حکمت شد؛ روی برانکاردا اورژانس. مردم دور تندر سوخته‌اش جمع شده بودند. دیرم شده بود، اما ایستادم کنار ماشین آتش‌نشانی. بعد که جرئت کردم جلوتر بروم، ماشین سوخته آقای جهان‌گرد را دیدم که انگار از داخل آتش گرفته بود. آتش‌نشان‌ها ماشین را خاموش کرده بودند و بویی شبیه بوی صابون پیچیده بود توی کوچه. کوچه ما البته کوچه نیست، یک ردیف خانه است که در ضلع شمالی پارک فراز ساخته شده‌اند.

آقای کرمی، مدیر ساختمان ما، گفت: «بیچاره آقای جهان‌گرد!» آنجا بود که فهمیدم اسمش آقای جهان‌گرد است. آقای کرمی توی ساختمان ما زندگی نمی‌کند. در اصل خواهرش همسایه ماست. خودش، برادر و پدرش هم مالک همه ۳۰ واحد آپارتمان ساختمان ما هستند؛ به‌جز یکی. او هر روز دخترش را می‌رساند مدرسه رازی و می‌رود سراغ سرایدار تا کارهای ساختمان را انجام دهد. برای همین احتمالاً او بهتر می‌داند که اسم آقای که حالا جنازه بود، جهان‌گرد بوده است.

رفتم کنار برانکاردا ایستادم. ملافه سفید را باد کنار زد. قلبم آمد توی دهنم. آقای جهان‌گرد آرام بود؛ بی‌آنکه ردی از سوختگی روی صورتش باشد. دکتر اورژانس خیلی خونسرد با یک خودکار و یک تکنه‌شاسی کوچک توی دست‌هایش فرمی را پر می‌کرد. اسمش را توی فرم نوشت:

مرتضی جهان‌گرد. سن ۶۱ ساله. آدرس... سرش را بلند کرد و پرسید: «کسی می‌داند کجا زندگی می‌کرده؟»

آقای کمالی گفت: «بنده خدا شب‌ها توی کوچه آسترکی می‌خوابید، کنار مسجد.»

دکتر پرسید: «کارتن خواب بود؟»

آقای کمالی زود جواب داد: «نه بابا، تو همین ماشین می‌خوابید.»

آقای کمالی همسایه طبقه پنجمی ما بود. آخرهای اسفند پارسال خانه ما را نقاشی کرد. برای همین می‌شناختمش.

یکی از همسایه‌های ساختمان بغلی پرسید: «چه کاره بود؟»

حالا همه به نوبت جواب دادند. یکی گفت: «کار و بارش معلوم نبود، اما انگار اینجا کشیک می‌کشید؛ کشیک بدهکارش را.»

نمی‌توانست این‌طور باشد، چون بیشتر وقت‌ها اصلاً حواسش به کوچه و اطرافش نبود.

یکی دیگر گفت: «نه بابا، بیچاره خودش از دست طلبکارها فراری بود.»

آن یکی گفت: «معلم بازنشسته بود.»

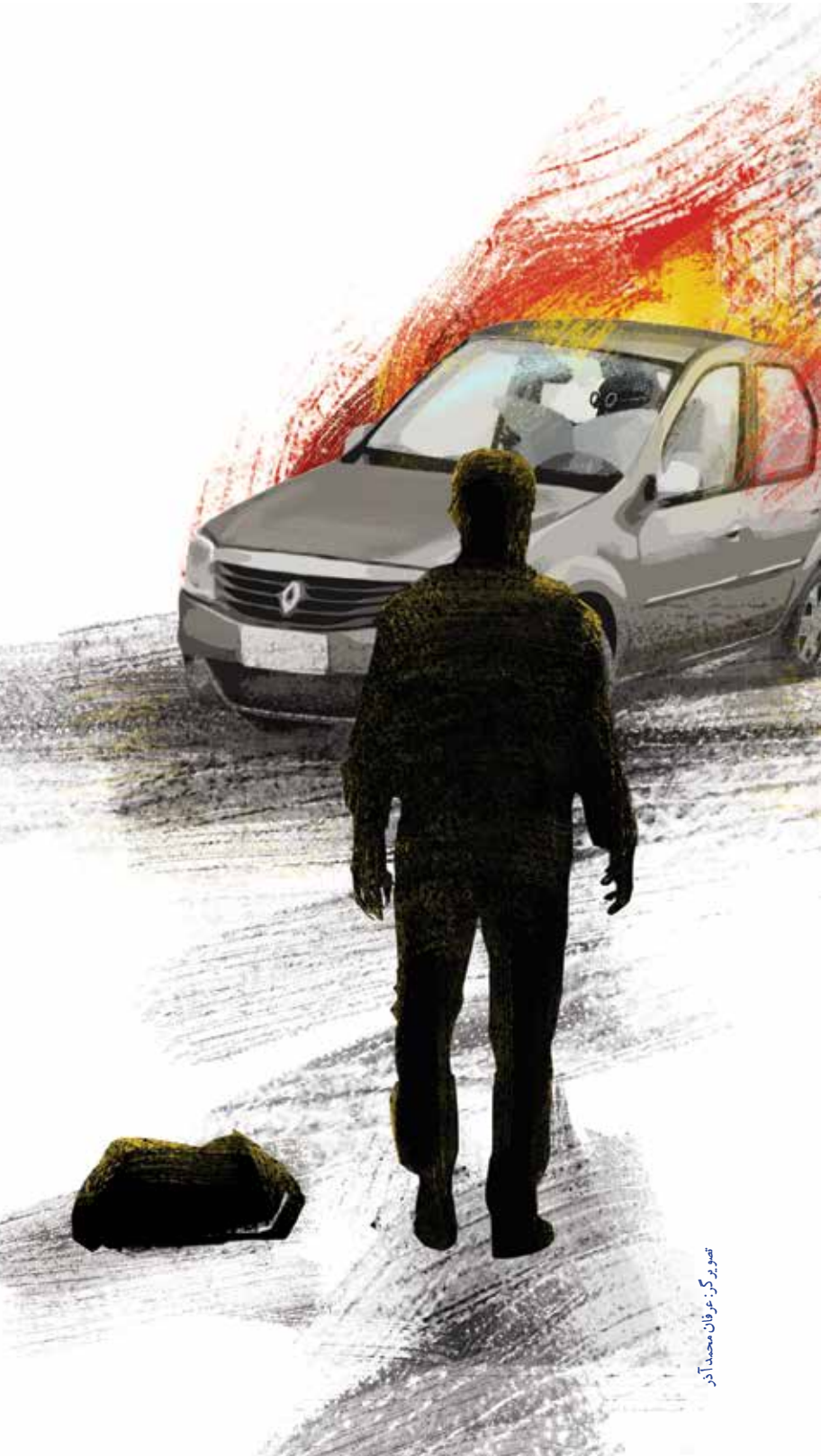
یکی از آتش‌نشان‌ها به همکارش گفت: «آتیش مال داخل ماشین بوده. شرط می‌بندم یک گاز پیک‌نیکی پیدا می‌کنیم.»

چیزی شبیه قلاب و چنگک انداخت زیر کپه‌ای از پارچه و پلاستیک سوخته شده. هم صندلی و هم روکش صندلی سمت شاگرد جمع شده بود روی داشبورد ماشین. انگار داشت صندلی را شخم می‌زد. اول یک ماهی‌تابه سفری کوچک پیدا شد که رنگ و بوی املت از دور توی آن پیدا بود. بعد یک گاز پیک‌نیکی. پس آتش‌نشان راست می‌گفت.

دکتر پرسید: «کی به اورژانس خبر داد؟»

آقای کمالی گفت: «من خبر دادم. ماشین که آتش گرفت، من داشتم وسایل نقاشی را پشت وانت می‌گذاشتم. پریدم پایین، اما فایده نداشت.

یک دفعه گُر گرفت. این بنده خدا هم افتاد.»
 آقای کرمی گفت: «پس نسوخته. خدا را شکر.»
 توی دلم گفتم: «اما مرده.»
 دکتر گفت: «هیجان باعث شده ایست قلبی کند.»
 صدای آژیر به گوش می رسید. پلیس هم از راه رسید؛
 یک سمند سبز و سفید با چراغ های گردان.
 پلیس ها انگار می توانستند پارچه سفید را کنار بزنند
 و جیب های آقای جهان گرد را بگردند. افسری که این
 کار را کرد، از جیب کت آقای جهان گرد یک گوشی
 تلفن همراه درآورد؛ از همان گوشی های سیاه رنگ
 قدیمی که قد یک نمکدان است. با دقت آن را نگاه
 کرد. بعد به همکارش گفت: «با این شماره آخری ۲۲
 بار تماس گرفته.»
 سعی کرد شماره را بگیرد، اما همکارش دستش را
 روی گوشی گذاشت و گفت: «اگر ۲۲ بار جواب نداده،
 الان هم جواب نمی دهد.»
 گوشی خودش را از جیبش درآورد و شماره را گرفت.
 پس از چند لحظه شروع کرد به حرف زدن و پرسید:
 «شما با آقای جهان گرد، مرتضی جهان گرد نسبتی
 دارید؟»
 مکث کرد. بعد ادامه داد: «از پدرتان خبری دارید؟»
 چند ثانیه بعد پرسید: «و توی این ۲۰ روز دنبالش
 نگشتید؟... شما چندمی هستید؟... برادرتان
 کجاست؟... مادرتان چطور؟... خدا رحمتشان کند...
 چرا تلفن هایش را جواب نمی دادید؟... برادر من،
 قهر یک روز دو روز، نه ۲۰ روز... من؟... حق دارید
 بپرسید. من افسر آگاهی هستم. متأسفانه پدر شما
 فوت شده. امروز حوالی ساعت هشت صبح... ایست
 قلبی... شوک! به خاطر آتش گرفتن خانه اش... بله
 خانهای که شما پدرتان را ازش بیرون کردید، سالم
 است. اما ماشینش سوخته؛ همان که شبها توش
 می خوابید... پارک فراز... خیابان گلها.»
 بدنم داشت می لرزید. کوله پشتی ام شل شد و افتاد
 روی زمین. دویدم به سمت خانه. نه، امروز دیگر
 نمی توانستم به مدرسه بروم.



دختر بچه‌ها از بزرگ‌ترها عاقل‌ترند

لئو تولستوی

مترجم: فاطمه‌سادات حائری

گویای عید پاک زودتر از همیشه رسیده بود. با وجود اینکه هنوز برف در اطراف روستا بود، ولی کسی سوزنمه سوار نمی‌شد. با نهرهای جاری شده از آب شدن برف روی کپه‌ها، گودالی از آب درست شده بود که بین گذرگاه دو خانه قرار داشت. دو دختر بچه که یکی کوچک‌تر و دیگری کمی بزرگ‌تر بود و هر یک متعلق به یکی از دو خانه بودند، نزدیک گودال آب با هم بازی می‌کردند. مادرانشان پیراهن‌های نو پشمی بر تنشان کرده بودند. پیراهن دختر کوچک‌تر آبی تیره بود و دختر بزرگ‌تر پیراهن زردرنگ پوشیده بود. هر دوی آن‌ها هم روسری‌های قرمز رنگی دور سرشان پیچیده بودند.

آن‌ها بلافاصله بعد از ناهار، برای نشان دادن لباس‌هایشان به یکدیگر، از خانه بیرون آمده و در کنار گودال آب به بازی مشغول شده بودند. برای آن‌ها سرگرمی جالبی بود که آب را به هر طرف بپاشند. دختر بچه کوچک‌تر می‌خواست با کفش‌هایش از داخل آب بگذرد، ولی دختر بچه بزرگ‌تر مانع او شد و گفت: «مالاشا، این کار را نکن، مادرت عصبانی می‌شود. نگاه کن، من کفش‌هایم را درمی‌آورم، تو هم مثل من در بیاور.»

دخترها کفش‌هایشان را درآوردند، دامن‌هایشان را بالا گرفتند و شروع کردند به شلپ‌شلپ سراز رفتن به طرف یکدیگر. مالاشا که تا قوزک پا در آب رفته بود، به دوستش گفت: «اینجا خیلی عمیق است آکیولکا، من می‌ترسم.»

- بیا، گودتر از این نمی‌شود... همان‌طور مستقیم بیا سمت من.

وقتی آن دو نزدیک هم شدند، آکیولکا گفت: «با تو هستم، مالاشا با دقت راه برو؛ شلپ‌شلوپ نکن!»

هنوز حرفش تمام نشده بود که مالاشا پایش را تالاپ گذاشت توی آب و آب روی پیراهن آکیولکا ریخت و کثیف شد. نه فقط پیراهنش کثیف شد، بلکه آب به چشم و بینی آکیولکا هم پاشیده

کرد. می‌خواست یک جوی کوچک حفر کند تا آب گودال سرا به سمت کوچه دیگر هدایت کند. همان‌وقت که او مشغول کندن زمین بود، مالاشا از راه رسید و برای اینکه به او کمک کند، با یک تکه چوب شروع به کندن زمین کرد.

چیزی نمانده بود مردها یکدیگر را خفه کنند، اما دخترها هر کدام یک جوی کوچک کهنند و آب در میان آن مسیر جاری شد. آن‌ها یک تکه چوب را به داخل آب انداختند و چوب شناور به سمت مادر بزرگ که داشت تلاش می‌کرد مردان را از هم جدا کند، رفت. هر کدام از دخترها، در یک طرف جوی کوچک به دنبال چوب می‌دویدند.

آکیولکا فریاد زد: «بگیرش مالاشا بگیرش.»

مالاشا می‌خواست چیزی بگوید، ولی از شدت خنده نتوانست.

دخترها به دنبال چوبی که در آب شناور شده بود، می‌دویدند و می‌خندیدند و درست وسط جمعیت رسیدند. مادر بزرگ آن‌ها را دید و رو به مردها کرد و گفت: «شما مردم باید انرا خدا بترسید. شما این دعوا را به خاطر بچه‌ها شروع کردید، اما آن‌ها خیلی وقت است که با هم آشتی کرده‌اند. به این فرشته‌های دوست‌داشتنی نگاه کنید! به خاطر پاک بودن قلب‌هایشان دوباره دارند با هم بازی می‌کنند. آن‌ها از شما عاقل‌ترند.»

همه به دخترها نگاه کردند و خجالت کشیدند. به خودشان خندیدند و هر یک به سمت خانه‌شان رفتند.

اگر شما تغییر نکنید و شبیه کودکان نشوید، هرگز نمی‌توانید به قلمرو بهشت وارد شوید.

شد. همین که آکیولکا لکه‌های گلی روی لباسش را دید، عصبانی شد و شروع کرد به فحش دادن. سپس به سمت او حمله‌ور شد. مالاشا از اینکه دید کار بدی انجام داده، ترسید. گریه‌کنان از بین آب به سمت خانه دوید. مادر آکیولکا سر بزنگاه رسید. وقتی پیراهن دخترش را گلی دید، چیغی کشید و گفت: «دختر بد، کجا لباست را کثیف کردی؟»

- مالاشا عمدی روی من آب پاشید.

مادر آکیولکا، مالاشا را محکم گرفت و یک پس‌گردنی به او زد. مالاشا چنان ناله‌ای کرد که همه مردم صدای او را شنیدند و مادر او سراسیمه خود را رساند. او شروع کرد به فریاد زدن سر همسایه‌اش:

- چرا بچه مرا می‌زنی؟

و کلمات رکیکی پشت سر هم می‌گفت. با شدت هرچه تمام‌تر، دوتایی به هم ناسزا می‌گفتند. مردها از راه رسیدند و بعد از آن طولی نکشید که عده زیادی جمع شدند و هر یک بی‌آنکه به حرف‌های یکدیگر گوش کنند، فریاد می‌زدند و فحش می‌دادند.

در میان فریاد و ناسزا، یکی از آن‌ها دیگری را هل داد. دعوایی جدی داشت اتفاق می‌افتاد. در همین حین، پیرزنی که مادر بزرگ آکیولکا بود، از راه رسید و محکم پایش را زمین کوبید. او خود را به میان دعوا کشاند و سعی کرد آن‌ها را آرام کند.

- چه اتفاقی برای شما برادران افتاده؟ آیا الان زمان دعواست؟ در چنین روزی شما باید شاد باشید. نگاه کنید چه دعوایی راه‌انداختید!

ولی هیچ‌کس توجهی به پیرزن نکرد و او را هل دادند. اگر به خاطر آکیولکا و مالاشا نبود، او هیچ‌وقت وارد جمعیت نمی‌شد. آن‌گاه که زنان مشغول شامت یکدیگر بودند، آکیولکا پیراهنش را تمیز کرده و برای بازی به گودال آب بازگشته بود. او سنگی را برداشت و شروع به کندن خاک

انقلاب آوینی

روایتی از تحول شخصیت سیدمرتضی آوینی

در لغت‌نامه جلوی کلمه «تغییر» نوشته‌اند: «از حالی به حالی دیگر گردانیدن». برخلاف ظاهر ساده این کلمات، تغییر کاری سخت است. جسارت و شجاعتی می‌خواهد که کسی ندارد. نیمه راه که می‌فهمی گام‌هایی را اشتباه برداشته‌ای، نگاه کردن به پشت سر و اعتراف به خطا، کار دشواری است. آدم‌های مؤثر و موفق جرئت روبه‌رو شدن با اشتباهات و تغییر را دارند. هر از گاهی می‌ایستند و دوباره تصمیم می‌گیرند. شهید سیدمرتضی آوینی، نویسنده و کارگردان معاصر، «از حالی به حالی دیگر شدن» را تجربه و برای آیندگان مکتوب کرده است؛ به این امید که شاید بقیه هم جرئت تغییر را پیدا کنند.



عکس: سیدمرتضی آوینی

من سال‌های سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام؛ به شب‌های شعر و گالری‌های نقاشی رفته‌ام. موسیقی کلاسیک گوش داده‌ام. ساعت‌ها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره چیزهایی که نمی‌دانستم، گذرانده‌ام. من هم سال‌ها با جلوه‌فروشی و تظاهر به دانایی بسیاری زیسته‌ام. ریش پروفیسوری و سیل نیچه‌ای گذاشته‌ام و کتاب «انسان تک‌ساختی» هربرت مارکوز را - بی آنکه آن زمان خوانده باشم - طوری دست گرفته‌ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: «عجب! فلانی چه کتاب‌هایی می‌خواند. معلوم است که خیلی می‌فهمد.»

اما بعد خوش‌بختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده‌ام رودریاستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی‌شود. حتی از این بالاتر، دانایی نیز با «تحصیل فلسفه» حاصل نمی‌آید. باید در جست‌وجوی حقیقت بود و این متاعی است که هر کس به راستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت، و نزد خویش نیز خواهد یافت. و حالا از راهی طی شده با شما حرف می‌زنم. دارای فوق‌لیسانس معماری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران هستم. اما کاری را که اکنون انجام می‌دهم، نباید با تحصیلاتم مربوط دانست. حقیر هرچه آموخته‌ام، از خارج دانشگاه است. بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی در سایه تعهد اسلامی به‌دست می‌آید و لاغیر.

قبل از انقلاب، بنده فیلم نمی‌ساختم، اگرچه با سینما آشنایی داشتم. اشتغال اساسی حقیر قبل از انقلاب در ادبیات بوده است؛ اگر چه چیزی - امر از کتاب یا مقاله - به چاپ نرسانده‌ام. با شروع انقلاب، تمام نوشته‌های خویش را اعم از تراوشات فلسفی، داستان‌های کوتاه، اشعار و... در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که «حدیث نفس» باشد، ننویسم و دیگر از خودم سخنی به میان نیاوردم.



کنید. مانند «Red Laser» یا «Barcode Scanner». این برنامه‌ها قادر به خواندن و رمزگشایی داده‌ها از یک کد QR هستند. می‌توانید با استفاده از دوربین گوشی، کد QR را اسکن کنید تا به صورت خودکار رمزگشایی شود.

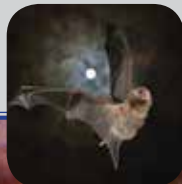
کد پاسخ سریع (QRCode)

امسال در کنار بعضی مطالب مجله، یک کد «پاسخ سریع» یا «QR» گذاشته‌ایم. کافی است، برنامه خواندن کد QR را در گوشی تلفن همراهتان فعال کنید و بعد روی کد نگاه دارید تا بتوانید از فیلم‌ها و مطالب بیشتر درباره آن مطلب مطلع شوید. به همین سادگی. حالا احتمالاً سؤالتان این است که کد QR چیست و چگونه آن را بخوانیم؟

کد QR (Quick Response) یا کد پاسخ سریع، نوعی بارکد دوبعدی است که می‌تواند با استفاده از گوشی‌های هوشمند و دستگاه‌های اختصاصی خواندن کد QR خوانده شود و به‌طور مستقیم به متن، ایمیل، وب سایت، شماره تلفن و... لینک می‌شود.

چگونه یک کد QR را اسکن کنیم؟

اگر گوشی هوشمند دارید، می‌توانید به سادگی یکی از برنامه‌های رایگان «اسکینر بارکد» را دانلود



دانشمند خانگی

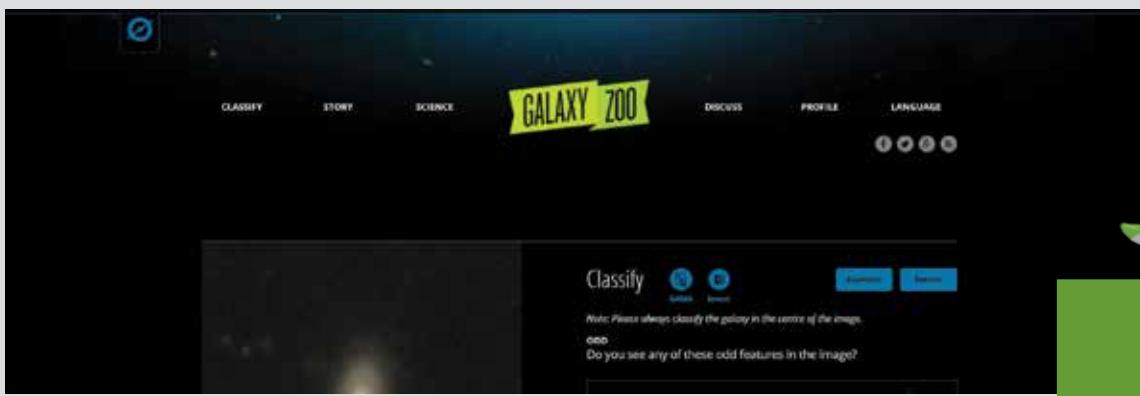
با رایانه خود در پروژه‌های علمی واقعی مشارکت کنید

بخش مهمی از کارهای پژوهشی در هر رشته علمی مربوط به پردازش و تحلیل داده‌های کلانی است که از نمونه‌های آزمایش یا سوزه مورد بررسی به دست می‌آید. امروزه، با پیشرفت هوش مصنوعی و الگوریتم‌های پردازش تصویر، ابزارهای زیادی به کمک محققان و پژوهشگران آمده‌اند که در تحلیل و دسته‌بندی داده‌ها از آن‌ها بهره می‌جویند. با این حال نیاز به هوش انسانی و دقت و پیچیدگی ذهن انسان در شناسایی برخی الگوها کماکان وجود دارد. گستردگی و حجم این داده‌ها به حدی زیاد است که اگر تعداد معدودی محقق بخواهند در پژوهشگاه‌های خود به تنهایی روی آن‌ها کار کنند، چندین سال زمان تنها برای دسته‌بندی داده‌ها نیاز خواهند داشت. از این رو آن‌ها چاره کار را در «جمع‌سپاری» دیدند و اینکه کار را به تمام مردم علاقه‌مند در سراسر جهان بسپارند. در سال‌های اخیر پروژه‌های بسیار بزرگی به کمک شهروندان علم که به صورت داوطلبانه در این پروژه‌ها مشارکت می‌کنند، به انجام رسیده‌اند. چندین پروژه دیگر هم در حال انجام هستند که هر شهروند علاقه‌مندی، با هر سن و هر پیشینه‌ای، می‌تواند به آن‌ها بپیوندد و لذت مشارکت در یک پروژه علمی واقعی را حتی از اتاق خود تجربه کند!

قصه از کجا شروع شد؟

با موضوع‌های جانورشناسی، گیاهشناسی، هواشناسی، نجوم، کیهان‌شناسی و حتی تاریخ با همکاری دانشمندان شکل گرفتند. در تمام این پروژه‌ها حجم زیادی از اطلاعات باید پردازش می‌شدند و این کار به تخصص ویژه‌ای احتیاج نداشت. با یک آموزش ساده هرکسی می‌توانست آن را انجام دهد. با بالا رفتن تعداد این پروژه‌ها سایت «zooniverse.org» تأسیس شد تا محلی برای ثبت پروژه‌های جدید و یافتن پروژه‌های دلخواه برای داوطلبان باشد. تاکنون بیش از ۸۷ میلیون دسته‌بندی توسط بیش از ۱/۵ میلیون داوطلب در سایت زونیروس انجام شده است.

در سال ۲۰۰۷ پروژه‌ای به نام «گلکسی‌ترو» توسط فیزیک‌دانان «دانشگاه آکسفورد» اثر سر ناچاری جمع‌سپاری شد. در این پروژه قرار بود حدود ۹۰۰ هزار کهکشان که تصویرهایشان توسط رصدخانه «ای پی او» در نیومکزیکو ثبت شده بود، دسته‌بندی شوند. کهکشان‌های مزبور تا پیش از این پروژه مرصده نشده بودند و هنوز طبقه‌بندی مشخصی برای آن‌ها شکل نگرفته بود. دسته‌بندی کهکشان‌ها از روی شکل ظاهری‌شان انجام می‌شد که به کمک الگوریتم‌های پردازش تصویر و با استفاده از رایانه‌ها بتوان به انجام رساند. این کار به هوش انسانی و بهره‌گیری از سیستم پیشرفته بینایی انسان نیاز داشت. پژوهشگران دانشگاه آکسفورد که خود شروع به دسته‌بندی کهکشان‌ها کرده بودند، با یک هفته تلاش مداوم تنها موفق به دسته‌بندی حدود ۵۰ هزار کهکشان شدند. با این شرایط، دسته‌بندی کامل این کهکشان‌ها چندین سال به طول می‌انجامید. به همین دلیل آن‌ها به این فکر افتادند که با ایجاد وبگاهی، تصویرها را روی آن قرار دهند و از مردم دعوت کنند، در این پروژه مشارکت کنند. با آغاز این پروژه در مدت شش ماه بیش از ۱۰۰ هزار داوطلب به این پروژه پیوستند و در این مدت حدود ۴۰ میلیون دسته‌بندی انجام دادند. هر کهکشان به‌طور متوسط توسط ۴۰ داوطلب بررسی شده بود تا احتمال خطا به کمترین حد ممکن برسد. پس از موفقیت این پروژه، تیم گلکسی‌زو پروژه‌های دیگری را با کمک شهروندان علم آغاز کرد. پروژه‌هایی

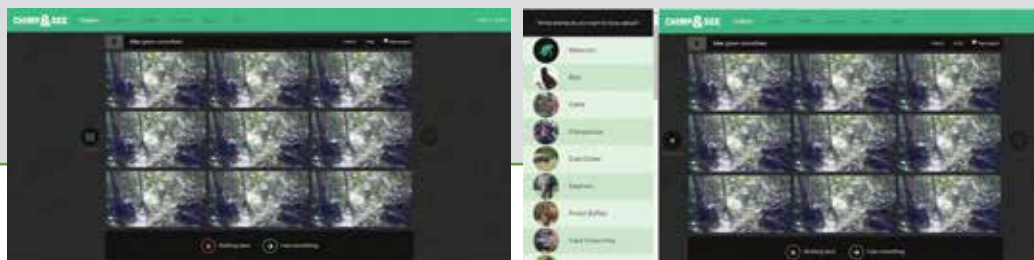


هر پروژه‌ای را که شامل تشخیص الگوها باشد، می‌توان با همکاری شهروندان علم انجام داد. در حال حاضر بیش از ۵۰ پروژه فعال شهروندان علم در زوئورس وجود دارد. شما هم می‌توانید به این پروژه‌ها بپیوندید و زیر نظر بیش از هزار محقق و در همکاری با بیش از ۱/۵ میلیون کاربر فعال از سراسر دنیا، به تحقیقات علمی بپردازید. در ادامه به معرفی تعدادی از محبوب‌ترین این پروژه‌ها می‌پردازیم:

پروژه‌های مربوط به دسته‌بندی جانوران، جزو محبوب‌ترین پروژه‌های شهروندان علم هستند و تاکنون پروژه‌های متفاوتی در این زمینه شکل گرفته‌اند. یکی از محبوب‌ترین این پروژه‌ها، پروژه شمارش پنگوئن‌هاست. شما با مراجعه به سایت www.penguinwatch.org می‌توانید در این پروژه مشارکت کنید. در سایت مذکور پس از آموزش کوتاهی، عکس‌هایی از محل زندگی پنگوئن‌ها در اختیار شما قرار می‌گیرد. شما باید پنگوئن‌های بالغ، بچه‌پنگوئن‌ها و تخم پنگوئن‌ها را در این عکس‌ها شناسایی کنید و با ابزاری که روی سایت قرار دارد، آن‌ها را مشخص کنید. در حین انجام این پروژه، نه تنها عکس‌هایی بسیار دیدنی از این پرندۀ دوست‌داشتنی خواهید دید، بلکه با گونه‌های متفاوت پنگوئن‌ها و شیوۀ زندگی آن‌ها آشنا خواهید شد.



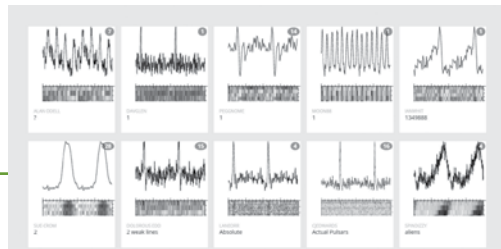
پروژه جانورشناسی دیگری که بسیار محبوب است مربوط به دسته‌بندی حیوانات جنگ می‌شود. یکی از این پروژه‌ها را می‌توانید در سایت www.snapshotserengeti.org بیابید. در این سایت تصویری متعددی از منطقه «سرنکتی» در آفریقا و شمال تانزانیا در اختیار شما قرار می‌گیرد و شما باید گونه‌های جانوری را که در این تصویرها مشاهده می‌کنید، دسته‌بندی کنید. قسمت هیجان‌انگیز پروژه مشاهده حیواناتی است که شاید تاکنون هرگز آن‌ها را ندیده باشید و نام گونه آن‌ها را هم ندانید. در این صورت می‌توانید به کمک ابزاری که در این سایت قرار دارد، حیوان ناشناس را براساس ساختار بدن و الگوی پوست و مو و دم و شاخ دسته‌بندی کنید و در نهایت گونه آن را بیابید. در حین انجام این پروژه با حیوانات جالب و جدیدی آشنا خواهید شد. اگر به این پروژه علاقه‌مند شدید، می‌توانید پروژه‌های مشابه آن را در www.wildcamgorongosa.org و www.chimpanzee.org نیز بیابید.



۳

این پروژه محبوب نجومی «شکارچیان تپاختر» (PULSAR HUNTERS) نام دارد. تپاخترها بقایای ستاره‌های نوترونی‌اند که با سرعت بسیار زیادی در حال دوران هستند. در اثر این دوران پالس‌های نوری به صورت مداوم از سوی تپاخترها ساطع می‌شود. با رصد مداوم یک منطقه از آسمان و دریافت متناوب پالس‌های رادیویی از آن منطقه می‌توان به وجود تپاختر در آن منطقه پی‌برد. در این پروژه نمودارهایی در اختیار شما قرار می‌گیرند که حاصل رصد رادیویی آسمان هستند. اگر در این نمودارها دو جهش بلند از نویزهای معمولی دیده شود، می‌تواند شهادی بر وجود یک تپاختر باشد. اگر نمودار الگوی مشخصی نداشته باشد، می‌توان آن‌ها را به‌عنوان نویز در نظر گرفت. این دقیقاً کاری است که منجمان حرفه‌ای انجام می‌دهند و شما در منزل خود می‌توانید همکار این دانشمندان باشید.

www.zooniverse.org/projects/zooniverse/pulsar-hunters/classify



یکی دیگر از پروژه‌های بسیار محبوب نجومی مربوط به شناسایی سیاره‌های فراخورشیدی از روی داده‌های تلسکوپ فضایی کپلر است. در این پروژه که گراف‌هایی از نور ستارگان تهیه می‌شود و به‌طور متوسط، هر ۳۰ دقیقه یک بار مجدداً از همان منطقه گراف دیگری تهیه می‌شود. در حالت عادی نباید شدت نور ستارگان تغییر محسوس کند، مگر اینکه جسمی از مقابل آن عبور کرده و شدت نور آن را کاهش داده باشد. اگر چنین موردی مشاهده شود، به احتمال زیاد شما یک سیاره فراخورشیدی کشف کرده‌اید! از این آدرس «www.planethunters.org» می‌توانید در این پروژه مهیج شرکت کنید و یک شکارچی سیاره شوید.



۴



پروژه بسیار هیجان‌انگیز مشابهی را سایت «ناسا» برای کشف سیاره نهم منظومه شمسی به راه انداخته است. این پروژه با نام «جهان حیاط خلوت یافتن سیاره نهم» تلاش می‌کند به کمک شهروندان علم جدیدترین عضو منظومه شمسی را کشف کند. شواهد وجود سیاره نهم به‌صورت تئوری و با محاسبات به دست آمده است، اما دانشمندان تاکنون نتوانسته‌اند این سیاره را رصد کنند. در این پروژه عکس‌هایی از سراسر آسمان طی زمان‌های متفاوتی گرفته شده‌اند. این عکس‌ها به صورت تکه‌های کوچک در اختیار شما قرار می‌گیرند و شما با مرور چهار یا پنج عکس متوالی گرفته شده از یک منطقه، اجرام متحرک در این عکس‌ها را شناسایی می‌کنید. این اجرام ممکن است نویز باشند یا اجرام شناخته شده قبلی. در غیر این صورت می‌توانند گزینه احتمالی از سیاره نهم باشند. شما به کمک نمودارهایی از سرعت و اندازه این نقاط متحرک که روی سایت ارائه می‌شوند، می‌توانید نویزها را شناسایی کنید و تنها نقاطی را که ویژگی نزدیک به یک سیاره را دارند، نشانه‌گذاری کنید تا این نقاط با دقت بیشتری رصد شوند. اگر نقطه‌ای که شما علامت‌گذاری می‌کنید، در نهایت به رصد سیاره نهم منجر شود، شما این افتخار را داشته‌اید که جزو اولین کسانی باشید که این سیاره را رصد کرده‌اند. <https://www.nasa.gov/feature/backyard-worlds-planet9>

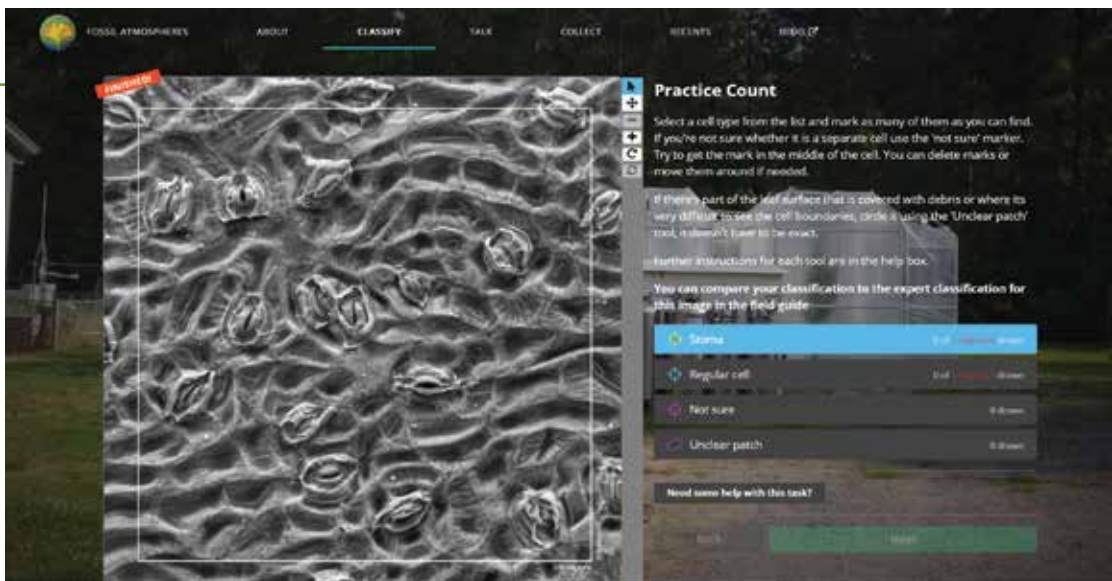
۵





یکی دیگر از پروژه‌های سایت زونیورس به مطالعه روی فسیل گیاهان برای تحقیق درباره تأثیر تغییرات زمین‌شناسی روی ساختار سلول‌های گیاهان می‌پردازد. در این پروژه از برگ‌های تازه و فسیل شده گیاه «گینگو» تصویرهای میکروسکوپی تهیه شده است و شما باید دو نوع سلول را در این تصویرها شناسایی و علامت‌گذاری کنید. روزنه‌های هوایی و سلول‌های معمولی دو هدف شما برای شناسایی در این کار تحقیقاتی هستند که راه شناسایی آن‌ها در شروع کار به خوبی آموزش داده می‌شود. دلیل انتخاب گیاه گینگو در این آزمایش قدمت طولانی این گیاه روی زمین است که به پیش از زمان دایناسورها می‌رسد. این گیاه شرایط مختلف زمین‌شناختی را از ۳۰۰ میلیون سال پیش تا کنون تجربه کرده است و گزینه‌ای بسیار مناسب برای این آزمایش است. به طور هم‌زمان، پژوهشگران این تحقیق گونه‌ای از این گیاه را در شرایط آزمایشگاهی با CO₂ ای تا ۲/۵ برابر بیشتر از مقدار موجود در هوا کاشته‌اند که به زودی تصویرهای نمونه برگ‌های این گیاهان در اختیار داوطلبان قرار خواهد گرفت تا تأثیر افزایش CO₂ روی آن نیز مطالعه شود.

www.zooniverse.org/projects/laurasoul/fossil-atmospheres



پروژه دیگری که در زونیورس وجود دارد، شما را در فضای متفاوتی قرار می‌دهد. در این پروژه نسخه‌های دست‌نویس از آثار شکسپیر اسکن شده‌اند و در اختیار داوطلبان قرار می‌گیرند تا کلمات این نوشته‌ها را تشخیص دهند و آن‌ها را تایپ کنند. خروجی این پروژه چاپ نسخه‌های تایپی این آثار خواهد بود.



- چند نمونه دیگر از پروژه‌هایی که می‌توانید در آن‌ها مشارکت داشته باشید:
- پروژه‌ای برای شناسایی رفتار مهاجرتی جان‌داران در فصل‌ها و زمان‌های خاص، مانند فصل مهاجرت پرندگان:
<https://www.anecdata.org/projects>
 - پروژه‌ای برای مطالعه جابه‌جایی سمندرها طی فصل بارش در یک منطقه جغرافیایی خاص:
<http://www.dec.ny.gov/lands/51925.html>
 - پروژه‌ای برای فهرست کردن نام پرندگان
<http://ebird.org/content/ebird>
 - پروژه‌ای برای فهرست کردن پروانه‌ها
<http://www.e-butterfly.org>
 - پروژه‌ای با هدف کمک به بقای جان‌داران دریایی و کاهش آلودگی‌های دریایی:
<http://coceans.org>

چوان شب‌کار

آشنایی با خفاش بال بلند

نام علمی: (Mimopterus schreibersi)

نام انگلیسی: (Schreiber's Long-fingered Bat)

حیات وحش ما

علی خالقی



اگر شما خفاش بال بلند بودید...

نور روز از لای حلب‌های شيروانی کم کم ناپدید می‌شود. دور و بری‌هایتان آرام آرام با صداهای جیغ مانند ویول می‌خورند و خودشان را آماده رفتن به بیرون می‌کنند. ناگهان چند نفری با هم می‌پرند. شما هم پشت سرشان پرواز می‌کنید. چقدر هوا نسبت به دیشب گرم‌تر شده! اما همان قدر هم حشرات بیشتر شده‌اند. دیشب بغل دستی‌تان می‌گفت: «دیگه لازم نیست از امواج صوتیت برای گرفتن حشره‌ها استفاده کنی. فقط کافیه پرواز کنی و دهنت رو باز کنی، پشه پشت پشه است که می‌ره تو دهنت... راحت راحت.» تقریباً هم راست می‌گفت، چون آن شب همه خانواده، حتی خفاش‌های دیگر هم با شکم سیر به خانه‌هایشان برگشتند.



۲۲ درصد پستان‌داران، خفاش هستند!

چون خفاش‌ها شب‌ها پرواز می‌کنند، مخفی‌کار هستند و با بقیه پستان‌داران متفاوت‌اند. معمولاً از سمت ما انسان‌ها، مخوف و ترسناک خوانده می‌شوند، اما واقعیت چیز دیگری است که این واقعیت جز با آگاهی نسبت به آن‌ها به دست نمی‌آید. افسانه‌ای قدیمی هست که می‌گوید: موشی دوست داشت پرواز کند.

روزی رفت بالای تخته سنگی و دست‌هایش را باز کرد. پرید و با سر به زمین افتاد. می‌گویند آنقدری این کار مرا کرد تا بال درآورد و اولین موش پرنده یا خفاش شد (البته این يك افسانه است). شاید برای همین فرانسوی‌ها به خفاش، «موش طاس»، اسپانیایی‌ها به آن «موش کور»، روس‌ها به آن «موش پرنده» در زبان استونی به آن «موش چرمی» و در زبان آفریقایی به آن موش بال‌دار گفته می‌شود. در زبان‌های دیگر هم کم و بیش همین‌طور است.

خفاش‌ها تنها پستان‌دارانی هستند که مانند پرندگان قادرند پرواز کنند. در این پستان‌داران، استخوان‌های باخرو، کف دست و انگشتان بسیار دراز است و سطح آن‌ها اثر غشای پوستی نازکی پوشیده شده است که «پرده بالی» نامیده می‌شود. در اغلب خفاش‌ها غشای پوستی دیگری به نام «پرده دمی» نیز وجود دارد که فضای بین پاها و تمام یا قسمتی از دم را می‌پوشاند (این پرده‌ها غالباً شفاف و بدون مو هستند).

خفاش‌ها بعد از انسان‌ها وسیع‌ترین پراکندگی را در سطح کره زمین دارند و بعد از جوندگان با ۱۲۴۰ گونه در دنیا، بیشترین تعداد گونه را شامل می‌شوند. با وجود بینایی ضعیف، آن‌ها قادرند در تاریکی مطلق به راحتی پرواز کنند و برخلاف پرندگان با بالا و پایین بردن بال‌هایشان پرواز می‌کنند. حتی دشمنان نیز در پرواز به کمکشان می‌آید و این باعث می‌شود، قدرت مانور بیشتری در پرواز، نسبت به خیلی از پرندگان داشته باشند.



۱۶-۹ گرم

طول سر و تنه خفاش بال بلند ۵۲ تا ۶۰

میلی‌متر، طول دم ۵۰ تا ۶۳ میلی‌متر، طول

ساعد ۴۲ تا ۴۸ میلی‌متر، و وزنش اندازه‌ای

بین ۹ تا ۱۶ گرم، یعنی میانگین يك تا دو توپ تنیس است.



اندازه

۴۴ تا ۴۸ میلی‌متر

۶۰ تا ۶۳ میلی‌متر

۵۰ تا ۴۲ میلی‌متر

راسته خفاش‌ها به دو زیر رسته به نام «خفاش‌های بزرگ» (Megachiroptera) و «خفاش‌های کوچک» (Microchiroptera) تقسیم می‌شود. خفاش‌های بزرگ معمولاً چشمانی قوی‌تر دارند و به سیستم صوتی مسیریابی نیازی ندارند. اما بیشتر خفاش‌های کوچک اثر سیستم «بازیابی امواج» (Echo-Location) برای پرواز و گرفتن شکار استفاده می‌کنند. تقریباً هیچ چیز نمی‌تواند اثر دید خفاش‌ها فرار کند. گوش‌های بزرگ آن‌ها می‌تواند علائمی را که منعکس می‌شود، به خوبی جذب کند. خفاش‌ها حتی می‌توانند اشیایی را که به نازکی مو هستند، تشخیص دهند. فناوری هیچ هواپیمای بی‌سروصدایی نمی‌تواند به پیچیدگی اندام‌های خفاش‌ها باشد. آن‌ها شب‌ها سریع و آهسته پایین می‌آیند، با چشمانشان حشرات خوابیده را در جای خود پیدا می‌کنند و با گوش‌های بزرگشان می‌توانند حتی صدای به هم خوردن آرزوهای یک لارو پروانه را بشنوند. این حیوانات در شب‌های بسیار تاریک حواس خود را فعال می‌کنند. صدای خفاش‌ها از طریق بینی با ساسم بالا و شدت کم توسط انقباض ماهیچه‌های حلق ایجاد می‌شود. بعد از اینکه امواج صدا با صید برخورد کرد، بازتاب پیدا می‌کند. این بازتابش توسط گوش‌های خفاش گرفته می‌شود.

مسیریابی



ما خفاش‌های زیادی در ایران داریم و به همین دلیل هم، اقوام ایرانی اسم‌های خردی روی آن‌ها گذاشته‌اند. مثلاً بلوچ‌ها به آن‌ها چلغئو، شف، مُرگ، شب‌چر و مرغ شب، ترکمن‌ها ترقلت و کورسچن، ترک‌ها پارسا و گجه‌گوشی، خرنجانی‌ها کوراشپلک، کرد‌ها شَم‌شَم کوره، چرلوک و شب‌پرک، لر‌ها شوکوک و پرپرک و مازندرانی‌ها شوپیره، شوپیری و شاپرک می‌گویند. اما در علم، خفاش‌ها برحسب رژیم غذایی‌شان اسمر گذاری شده‌اند که عبارت‌اند از: خفاش‌های میوه‌خوار، گُل و گرده‌خوار، خون‌آشام، گوشت‌خوار، ماهی‌خوار، و حشره‌خوار. همه خفاش‌های ایران، به جز یکی که میوه‌خوار است، بقیه همه حشره‌خوارند. پس خیالتان راحت، ما در ایران خفاش خون‌آشام نداریم؛ راحت بخوابید!

اثر رسته خفاش‌ها تاکنون ۷ خانواده و ۳۳ گونه در ایران شناسایی شده‌اند که به غیر اثر خفاش میوه‌خوار که جزو رسته خفاش‌های بزرگ است، باقی در رسته خفاش‌های کوچک قرار می‌گیرند.

خفاش‌های

ایران



عادات

اوایل غروب که می‌شود، خفاش‌های بال‌بلند در ارتفاع نسبتاً بالا (۱۰ تا ۲۰ متر) پرواز می‌کنند؛ پرواز سریع و منظم. غالباً به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند و بعد از فصل جفت‌گیری، ماده‌ها با هم زندگی می‌کنند و نرها با سایر خفاش‌ها، از قبیل دم موشی و حنایی، دیده می‌شوند. در مناطق سردسیر، خفاش‌ها دایره‌های خواب زمستانی هستند.

غذا

خفاش‌ها هر شب می‌توانند بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ حشره را شکار کنند. پس خودتان می‌بینید که چه سودی برای ما و بقیه جانوران دارند. آن‌ها به کنترل جمعیت حشرات کمک می‌کنند. خفاش‌های بال‌بلند از حشرات کوچک، سوسک‌ها و پروانه‌ها تغذیه می‌کنند و برای گرفتن حشرات اثر بال‌های دمی خود نیز استفاده می‌کنند. یکی دیگر از فایده‌های خفاش‌ها کرده‌افشانی گیاهان است. آن‌ها ناخودآگاه با نشستن روی درختان و گیاهان باعث پخش و انتشار بذرها و گرده‌ها می‌شوند.



زیستگاه و پراکنندگی

خفاش‌ها در غارها، شکاف سنگ‌ها، مکان‌های مسکونی و جاهای تنگ و تاریک زندگی می‌کنند و در ایران به جز در کرمان، هرمزگان، و سیستان و بلوچستان در اکثر نقاط کشورمان دیده می‌شوند. پراکنش جهانی آن‌ها نیز از آسیا و اروپا تا آفریقا و شمال استرالیا متفاوت است.



دنیای صفر و یک

زهرابراهیمپور

• چطوری می‌تونم به سایت برای خودم بسازم؟

• سیستم عامل «لینوکس» چی داره که این همه ازش تعریف می‌کنن؟

• اگه نخوام برای ارائه‌های درسی‌ام از پاورپوینت استفاده کنم، چه نرم‌افزار دیگه‌ای هست که کارم رو راه بندازه؟

• دنبال یه چیزی می‌گردم که بهم کمک کنه، برنامه‌های درسی و تحقیق‌هام رو مرتب کنم و ذهنم نظم بگیره...

این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگری که ممکن است درباره «دنیای صفر و یک» داشته باشیم، همه‌شان پاسخ‌هایی دارند. شاید گاهی تنبلی کنیم، حوصله‌مان نگیرد و دنبال جواب نگردیم. شاید هم بهترین جواب را برای سؤالمان در اینترنت و با جست‌وجو پیدا نکنیم. این‌جور وقت‌ها کارشناسانی هستند که خودشان نیازها و سؤال‌های ما را پیش‌بینی و براساس آن‌ها پیشنهادهای خوبی می‌کنند. امسال در صفحه «صفر و یک» مجله رشد نوجوان (همسایه دیوار به دیوار رشد جوان) سعید چگینی برنامه‌های کاربردی خوبی را معرفی کرده و به برخی از پرسش‌های احتمالی پاسخ داده است. چکیده‌ای از آن‌ها را این‌جا آورده‌ایم. می‌توانید فیلم آموزشی مربوط به هر مطلب را با «QR Code» که در کنار آن درج شده است، دانلود کنید و ببینید. ضمناً این فایل‌ها هم با مطالب بیشتر در کانال تلگرام ما موجود است:

@ iRoshd

اگر بخواهیم سایتی برای خودمان راه بیندازیم، از کجا باید شروع کنیم؟ راه ثبت «دامنه» و خریدن «هاست» چیست و چقدر هزینه دارد؟



۱. وب‌سایت شخصی:



لینوکس چیست؟ چه مزایایی نسبت به ویندوزی دارد؟ چطور آن را روی سیستم خود نصب کنیم؟

۲. آشنایی با لینوکس:

چطور اسلایدهای تودرتو بسازیم؟ به‌غیراز «Microsoft PowerPoint»، چه برنامه‌هایی برای ساختن اسلاید وجود دارند؟ چرا تجربه کارکردن با «Prezi» را از دست بدهیم؟



۳. کنفرانس به سبک پریزی:



نقشه ذهنی چیست؟ فکریهایی را که در سرمان است چطور سازمان‌دهی کنیم؟ برنامه «XMind» چطور به نقشه‌برداری ذهنی و اجرای پروژه‌های ما کمک می‌کند؟

۴. ذهن خود را پیاده کنید:

بهترین دفترچه یادداشت مجازی کدام برنامه است؟ یادداشت‌ها را چطور دسته‌بندی کنیم؟ آیا از ذخیره‌شدن دائمی یادداشت‌ها می‌توانیم مطمئن باشیم؟



۵. کیسول ضدفراموشی:



«دانش‌آموزان ایرانی دو برابر متوسط جهانی در فضای مجازی وقت می‌گذرانند.»



دبّه تاریخ توپ‌های توپ عبدالله مقدمی

تا حالا فکر کرده‌اید چرا باید به شاهی که بیشتر از نصف مملکت را به باد داد، بگویند: «فتحعلی»؟! من فکر می‌کنم پدر و مادر این شاه کشور به باد ده! موقع نامگذاری او، آرزو کرده‌اند که فتحعلی یکی از فاتحان تاریخ بشود که خوب... احتمالاً خیلی دقیق مشخص نکردند که دوست دارند فرزندشان کجا را فتح کند. برای همین او به جای فتح سرزمین‌های دیگر، از کاخ خودش تکان نخورد. او فقط رکورد پُرپیچ‌ترین شاه دوران را فتح کرد. آن هم بعد از کی؟ بعد از بی‌پیچ‌ترین شاه دوران، آغامحمدخان قاجار.

فتحعلی آن قدر توی حرم‌سرا نشست که یکباره دید ای دل غافل! روس‌ها نصف مملکت را بردند! اما وقتی بیشتر فکر کرد دید چه بهتر. اصلاً کی حالت داشت هر روز آمار گرجستان و ارمنستان و آران را بگیرد. برای همین با دو قرارداد «گلستان» و «ترکمنچای»، سر روس‌ها را کلاه گذاشت و در ازای کلی کوه و جنگل و رودخانه و شهر، دو تا توپ برنجی خوشگل گرفت!

بحر طویل حجم تلنبار شده سعید طلائی

درس خوب است ولی حیف که این مغز دگر ظرفیتش پُر شده، اشغال‌تر از حد تصور شده و سفت‌تر از پاره آجر شده و یک طرفش قُر شده و خاطرش آشفته شده بس که به ما گفته شده حفظ بکن قطر زمین را و فلان شعر وزین را، عدد جمعیت کشور چین را و هم آن را و هم این را. مخمان پر شده از رابطه سخت کتانژانت و کسینوس ریاضی و صد البته فیزیک و هدف از کار مجازی و زبان عربی، صرف مثنای مذکر، «فَعَلَ» از مُعتل ماضی و غم شیمی و پیوند کووالانسی و آمار و فلان رابطه شانس و فرمول واریانسی و این زیست اورژانسی و پایست که حق داد اگر حافظه تعطیل شود، off شود، ill شود، مخچه اگر هنگ کند دست به زنبیل شود. وای که فنجان مخم جایکه فیل شود. وای از این فیل! کیست بپرسد که دگر حافظه نوع بشر (جمع همه girl و پسر) چند ترابایت مگر هست که این‌گونه از آن خرج شود، هر چه که فرمول و عدد هست در آن درج شود؟ ترسم از آن است که این حجم مطالب که تلنبار شده، پشت هم انبار شده، گفته و صدمرتبه تکرار شده، چاپ شده، راهی بازار شده، این همه data نکند بیشتر از ظرفیت مغز من و طاقت و قدرت بشود بعد مصیبت بشود هر چه اضافی‌ست همه یک شبه Format بشود. عاقبتش هیچ نماند پس از این یک دهه تحصیل به جز منطق و اندیشه و جز شیوه تحلیل! بگو وای از این فیل!

مادرم گفته توی مدرسه هیچ وقت ساندویچ نخورم. منم به حرفش گوش می‌دم و بعد از مدرسه ساندویچ می‌خورم.

بابام اینقدر نمره‌های پسرعه‌ام رو زده تو سرم که پشت بازو درآورده!



زمینی‌ها چیز عجیبی دارند به نام «کتاب!». اولین بار وقتی با کتاب آشنا شدم که یکی از دوستان زمینی‌ام مرا به کتابخانه برد. جایی که همه در سکوت به صفحات کتاب زل می‌زنند. پرسیدم: چرا اینجا اینقدر ساکت است؟ دوستم گفت: کتاب را باید در سکوت و آرامش خواند. اما وقتی فردای آن روز دیدم مادر همین دوستم در میان هیاهوی بازی ما، صدای تلویزیون و سر و صدای موزیک همسایه طبقه بالا، دارد کتاب می‌خواند، تعجب کردم. آن هم کجا! در آشپزخانه و نزدیک قابلمه قورمه‌سبزی! دلیل این کار را از دوستم پرسیدم. او جواب داد: «آخه مامان کتاب آشپزی می‌خونه!»

مدتی بعد دیدم خواهر دوستم جیغ‌زنان از اتاقش بیرون برید، چون سوسک دیده بود. دوستم با کتابی که دم دستش بود، زد سوسک بیچاره را بی‌هوش کرد و گفت: «یادت باشه همیشه با کتاب‌های نازک سوسک‌ها رو بی‌حال کنی... آثار شاعران معاصر کم‌حجم‌تر و مناسب‌تره... این طوری کثیف‌کاریش هم کمتره!»

عادت عجیب دیگر زمینی‌ها این است که از روی کتاب‌های پرفروش فیلم می‌سازند. اینجاست که وقتی به یکی از زمینی‌ها می‌گویی بیا فلان کتاب را بخوان که تازه منتشر شده و خیلی جالب است، می‌گوید: «چه کاریه؟! یه کم صبر کنم، فیلمش رو می‌سازن، می‌بینم!»

روی زمین مغازه‌هایی هم برای فروش کتاب وجود دارد. بعد از جست‌وجوی زیاد بالاخره یک کتاب‌فروشی پیدا کردم، ولی دم در آن جمعیت زیادی صف بسته بودند و به من گفتند: برو ته صفا! من که فکر می‌کردم قانون نانوائی‌ها در کتاب‌فروشی‌ها هم کاربرد دارد، گفتم: «ولی من فقط یه کتاب می‌خوام!». مرد چاقی از توی صف با عصبانیت گفت: «اینجا کباب‌فروشیه داداش! نمی‌بینی چقدر شلوغه؟ کتاب‌فروشی اون دست خیابونه... همون مغازه که پرنده هم توش پر نمی‌زنه!»

پرسیدم: «پس این همه کتاب چی بود الان بردن توی کباب‌فروشی؟» گفتند: «ریحون رو لای صفحاتش می‌پیچن... ضررش از پلاستیک کمتره، زودتر هم به چرخه طبیعت برمی‌گرده!»

چه خوب که در سیاره ما اصلاً کتاب وجود ندارد و هر کسی که می‌خواهد به علمی مسلط شود، کپسول مربوط به آن را با یک لیوان آب می‌خورد! هر چند که باز هم ما احترام کپسول‌های دانش‌مان را بیشتر نگه می‌داریم تا آدم‌ها احترام کتاب‌هایشان را!





«رشیدنامه»! (منظومهٔ دنباله‌دار)

سعید سلیمان‌پور ارومی

قسمت ششم

در انصراف رشید از «سلبریتی شدن» و زوم کردن روی کنکور!

فرستادم شبی فوری و فوتی

برای پیر خود پیغام صوتی!

که ای پیر تلگرامی خدا را

بگو دنبالهٔ این ماجرا را

چو فایل صوتی‌ام را پیر بشنفت

گلی فوروارد کرد و بعد از آن گفت:

رشید آن پندها را پرثمر دید

صلاح خویش در پند پدر دید

چنین شد کاین جوان صاف و ساده

شد آخر از خر شیطان پیاده!

«سلبریتی» شدن را برد از یاد

به کسب فضل و دانش روی بنهاد

که: گر فضل و هنر در من شود جمع

همه پروانه گردند و خودم شمع!

ز عزمِ وافر و سعی حسابی

شوم یک روز چون دکتر حسابی!

شود با همتِ خارج ز حدم

بلند اقبال من، مانند قدم!

دوباره رو به درس آورد با شور

که آماده شود از بهر کنکور

دگر پالکل ز ورزش روی گرداند

شبانه‌روز تنها درس می‌خواند!

دگر خورد و خوراکش نیز کم شد

تنش زار و روانش پر ز غم شد

شبی مامان منیره با خودش گفت

که این بچه شده با درد و غم جفت

به پیشش رفت و نازش کرد و بوسش

به سبکی مادرانه کرد لوسش!

بگفتا: «روی بام ای جان مادر،

نیفتی گاه از این ور گاه از آن ور!

نکش خود را چنین شمشادک من!

ز جوگیری رها شو کودک من!

تضادی نیست بین درس و ورزش

به قول خالوات: «هر چی به وقتش!»

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست^(۱)

اگر سالم نباشد جسم عالم

نخواهد داشت دیگر عقل سالم!

به هر کاری نمی‌دانی که در کل

بسی نیک است ایجاد تعادل؟»

رشید از پند مادر بهره‌ها یافت

که هرگز از نصیحت رو نمی‌تافت

کمی برنامه‌اش را خط‌خطی کرد

کنار درس، ورزش را هم آورد!

ز فردا گرم تمرین شد دوباره

دوباره شد همان فوق ستاره!

نصیحت را فواید بی‌شمار است

پذیرای نصیحت، رستگار است

رسید از راه چون‌که عید نوروز

رشید قصه‌مان شد شاد و پیروز

دگر بختش چو «رشد» ما «جوان» شد

سپس هم‌قد آن سرو روان شد!

روان خسته‌اش چون سال، نو شد

بهار شاد را دنباله‌رو شد...

ادامه دارد...

پی‌نوشت

۱. نقل از: «گلشن راز»، اثر شیخ محمود شبستری.



بالاخره چه کاره بشوم

مصطفی مشایخی

پدرم گفت دلم می‌خواهد

بعدِ درستِ خلبان باشی تو

وقت «تیک آف» هواپیماییت

سال‌ها در هیجان باشی تو

مادرم گفت هوا آلوده‌ست

خوش ندارم که در آن باشی تو

ملوان شو پسرم زیرا من

دوست دارم ملوان باشی تو

خاله‌ام گفت چه کاری‌ست که در

موج‌ها دل‌نگران باشی تو

همتی کن که پزشکی مشهور

مثل بهمان و فلان باشی تو

عمه‌ام گفت به تو می‌آید

صاحبِ طبعِ روان باشی تو

بهتر آن است که در حوزهٔ شعر

خوب و خوش نام و نشان باشی تو

دایی‌ام آمد و فرمود خوشا

پی «بیزینس» نان باشی تو

شاعری کار نشد، خوب‌تر است

صاحبِ دخل و دکان باشی تو

هرکسی بی‌خبر از رشتهٔ من

گفت باید که چنان باشی تو

ای که خوانندهٔ این ابیاتی

شاد و پرحال و توان باشی تو

هدف از صحبت و حرفم این بود

که فقط در جریان باشی تو

دل‌دادهٔ دنیای دیجیتالم من

مهدی استاداحمد

گرچه باشد در تمام لحظه‌هایم ردِ درس

بازی رایانه‌ای را دوست دارم قَدْ درس

درس خواندن جای خود، تفریح و بازی جای خود

بازی رایانه‌ای هرگز نبوده سدِ درس

دل به رؤیای شکستِ گول بازی می‌دهم

هفته‌ای کلی تومن من پول بازی می‌دهم

می‌رسم وقتی به خانه می‌خورم فوراً ناهار

بعد از آن دل را به این کنسول بازی می‌دهم

وقت بازی هیچ‌کس مانند من خوش‌حال نیست

هیچ‌کس مانند بنده فاتح فینال نیست

قهرمانم بنده در دنیای دیجیتال و «گیم»

درس و کار و زندگی افسوس دیجیتال نیست



داستان پر آب چشم

بحران آب

عباس احمدی / تصویرگر: امیرحسین داودی

ستایش خدایی که ما را نواخت
و از آب هر چیز را زنده ساخت
«پر از غلغل و رعد شد کوهسار
زمین شد پر از رنگ و بوی و نگار
جهان چون عروسی رسیده جوان
پر از چشمه و باغ و آب روان»
ولیکن صد افسوس در قرن بیست
منابع به کل گشت نابود و نیست
چو افزون شد از نوع انسان، نفوس
غذا کم شد از بهر موجود لوس!
فزون شد کشاورزی و کشت و کار
برآمد ز مام طبیعت، دمار
تراکتور به سرعت نشانید شخم
«ز هر تخم برخاست هفتاد تخم»
ولی منبع آب محدود بود
چنین غم برای بشر زود بود
چنان خشک سالی شد اطراف «فاو»
که یاران فراموش کردند «لاو»!
چنان خشک سالی شد اندر «ونیز»
که یاران فراموش کردند... چیز!

چنان خشک سالی شد اندر کرج
که یاران نمودند با خویش، لج
چنان خشک سالی شد اندر «اراک»
که یاران نمودند هم را «بلاک»!
چنان خشک سالی شد اندر شمال
که مردم بخوردند چوب بلال!
نمانده ست آبی به جز آب چشم
کلاه بشر را نمانده ست پشم
بسا حفر شد چاه غیر مجاز
سر رشته البته باشد دراز
به پایین ترین حد خود، سطح آب
رسید و تو گویی که آمد عذاب
همی سفره آب زیر زمین
همی رفت پایین و پایین ترین
نه آبی ست ما را و نه آبروی
نیاید دگر آب رفته به جوی



فرو کرده یک عده افراد بیخ!
به دشت اندرون چاه‌های عمیق
بر این رودها پشت هم سد زدند
نه یکی و دوتا که سیصد زدند
صنایع خطرناک و پُر آب‌خواه
همه‌جا نمایی شده اشتباه
چنین خشک گردید زاینده‌رود
بشد بستر آن پر از خاک و کود
بخشکید تالاب و دریاچه‌ها
نشد خیس دیگر در آن پاچه‌ها!
نروید گندم به هر دیم‌زار
نمانده غذایی کنی زهرمار!
تو ای نور دیده بکن حرف، گوش
نمان پنج ساعت تو در زیر دوش!
مزن زیر آواز در زیر آب
مخ تو مگر دارد ای دوست، تاب؟!
نود درصد آب دنیاست، شور
تو حالا بیا هی خودت را بشور!
عزیز دلم آب شیرین کم است
بهینه بمصرف که حق همه‌ست
بپا می‌شود در جهان جنگ آب
بدین پایه اوضاع باشد خراب
کجای جهان شخص با لُنگ و «تاید»
بدین آب خوردن بشوید «پراید»
اگر آب هم جیره‌بندی شود
تو را وضع، چون فیلم هندی شود!
چو یارانه‌ها آخر برج و ماه

بگیری تو یک دَبّه از آب چاه
به‌زودی به جای مداد و گلیم
بباید ز چین، آب وارد کنیم!
به هر روستا خشک گشته قنات
نکرده ولی هیچ‌کس التفات
بشر گوییا باز در خواب رفت
که از آب‌رُفت زمین، آب رفت
شده کم میانگین بارندگی
خدایا شد این هم مگر زندگی؟
که خودکرده را هیچ تدبیر نیست
ولی باز هم بچه‌ها دیر نیست
در این سرزمین برف و باران کم است
بله وضع آیندگان مبهم است
نخواهیم تا از عطش کف کنیم!
به اندازه از آب مصرف کنیم



شوخی فیزیکی: مشترک مورد نظر در دسترس نمی‌باشد

مهدی فرج‌اللهی

«قوانین گاوس» در فیزیک توضیح می‌دهد که اگر تلفن همراهی را در قابلمه بگذاریم و در آن را ببندیم، آن تلفن دیگر همراهی نمی‌کند و از دسترس خارج می‌شود. اگر آن را مثل ساندویچ در فویل آلومینیومی بپیچیم، هم همین اتفاق می‌افتد. وقتی در آسانسور هستیم، آنتن‌دهی تلفن همراه دچار مشکل می‌شود و همه این‌ها به دلیل نبود آنتن‌دهی در محیط بسته تمام‌فلزی است.

به زبان ساده‌تر، این موضوع به صفر بودن شار مغناطیسی در هر صفحه بسته گاوسی اشاره می‌کند.

گاوس با این حرکت به ما می‌گوید: «ذهن بسته آنتن نمی‌دهد و همراهی نمی‌کند! وقتی آنتن ندهد، آکبند می‌ماند و وقتی آکبند بماند نتیجه‌اش می‌شود پت و مت.»

آزمایش «مشترک مورد نظر در دسترس نمی‌باشد.»

مواد لازم:

یک عدد گوشی، یک عدد قابلمه فلزی دردار

دستور طبخ: تلفن همراه را در قابلمه می‌گذاریم و در آن را می‌بندیم و از شماره دیگری به آن زنگ می‌زنیم. لطفاً در

قابلمه آب نریزید چون آن وقت واقعاً گوشیتان زنگ خواهد زد.

«الوند» رشته‌کوهی است که در میان شهرهای همدان، اسدآباد و تویسرکان قرار گرفته است؛ با دره‌هایی سرسبز، چشمه‌سارها، چمن‌زارها، قللها و پوشش‌های گیاهی غنی. در این رشته‌کوه، چند کوه مرتفع قرار دارد که معروف‌ترین آن‌ها، کوهی است به همین نام؛ یعنی کوه الوند. الوند بیش از ۳۵۰۰ متر ارتفاع دارد و در حدود نیمی از سال پوشیده از برف است، معمولاً برای رسیدن به قله الوند، از مسیر «گنج‌نامه» حرکت می‌کنند. گنج‌نامه خود تفریحگاهی بسیار مشهور است، با کتیبه‌ای از دوران هخامنشی، «آبشار، تله کابین و...» پس از پیشت سر گذاشتن گنج‌نامه، به «دشت میشان» می‌رسید؛ دشتی سرسبز و چشم‌نواز که در گذشته محل استقرار عشایر و گله‌ایشان بوده است. قله الوند با صخرهٔ برجستهٔ آن و سنگ‌های اطرافش به گونه‌ای است که گویی یک شیر نشسته است!



بر خاکیان جمال بهاران خجسته‌ست
بر ماهیان تپیدن دریا مبارکست
دل را مجال نیست که از ذوق دم زند
جان سجده می‌کند که خدایا مبارکست
مولوی